

فصل سوم

از ۲۸ مرداد تا فروپاشی سازمان افسران

www.iran-archive.com

ستاد مقابله با کودتا

کودتای ۲۸ مرداد در میان بُهت و ناباوری اعضا و هواداران حزب توده، آنهم نه در حرکتی غافلگیرانه که به تدریج در خیابانهای شهر و با حرکت دسته‌های ولگردان و اوباش شرکت گرفت و با پیوستن نظامیان طرفدار شاه، افسران و درجه‌داران منفعل و تابع شرایط روز به آنان، به پیروزی رسید. رهبری حزب توده در واکنش به پیروزی کودتای چیان و جبران بی‌عملی خود، تصمیم به برگزاری تظاهرات گسترده و عظیمی در روز جمعه ۳۰ مرداد گرفت و به بسیج اعضا و هواداران حزب پرداخت و سازمان افسران را به یاری طلبید.

هیئت اجرایی سازمان افسران در استقبال از تصمیم رهبری حزب توده، در روز ۲۹ مرداد به اعضا «دستور دادند که کلیه افسران آماده باشند و با هم ارتباط خود را حفظ کنند و اگر می‌توانند هر چند نفری حتی در یک منزل جمع باشند تا دستور بدهیم... منظور از آماده بودن ما این بود که دستور داده بودند روز جمعه تظاهرات وسیعی مرکب از اعضا و طرفداران حزب توده و نیز طرفداران مصدق تشکیل می‌شود و این اعتراضات و تظاهرات دامنه پیدا کند و به صورت ۳۰ تیر سال گذشته درآید و این آمادگی ما [افسران] برای این بود که چنانچه وضع به صورتی که عرض شد درآید، آن وقت به ما دستور دهند که ما هم [با] شرکت در تظاهرات مزبور به عنوان تضعیف روحیه افسرانی که به سوی مردم تیراندازی می‌کنند و همچنین در صورت امکان از بین بردن آنان اقدام ینمائیم، ولی چون روز جمعه این نظریه آنان به علت مراقبت و تسلط

دولت عملی نشد، عصر جمعه به ما دستور دادند که وقت گذشته و امکان عملی میسر نیست، متفرق شوید.»^۱

علت دیگر لغو تظاهرات روز جمعه ۳۰ مرداد، ناشی از تلقی اعضا حزب، از دستور رهبری بود. آنان تحت تأثیر شعارها و دعاوی که رهبری حزب از مدت‌ها قبل در جامعه مطرح کرده و مدعی تبدیل کودتا به جنگ ضد کودتا شده بود، دستور تظاهرات ۳۰ مرداد را قیام مسلحانه حزب توده بر علیه کودتاچیان تلقی کرده بودند و هیئت اجراییه حزب توده به ناچار تظاهرات را لغو کرد؛^۲ و با این عمل موجی از ناراضی‌ت‌ها و اعتراض به رهبری، تشکیلات حزب را دربرگرفت و حتی رهبری را به سازشکاری و خیانت متهم کردند.

هیئت اجراییه حزب توده، در زیر فشار اعضاء حزب و سازمان افسران که خواستار مقابله قاطع و انقلابی با رژیم کودتایی و جبران بی‌عملی حزب در روز ۲۸ مرداد بودند، «تصمیم گرفت ستادی به وجود آورد که به کارهای جاری حزب در شرایط بحرانی پس از کودتای ۱۳۳۲ رسیدگی کند»، «ستاد مقابله با کودتا» در شهریور ماه ۱۳۳۲ با ترکیب دکتر جودت، دکتر کیانوری و مهندس علوی از هیئت اجراییه حزب توده، سرهنگ مبشری و سروان اخراجی خسرو روزبه از سازمان افسران تشکیل شد و در برخی از جلسات آن دو نفر از اعضاء کمیته ایالتی تهران، امان‌الله قریشی و گالوست زاخاریان، نیز شرکت می‌کردند و پس از مدتی سرگرد جعفر وکیلی به عنوان عضو مشاور (بدون حق رأی) به این ستاد پیوست.^۳ این ستاد عمر کوتاهی داشت و در مجموع ۱۵ بار تشکیل جلسه داد.^۴

۱. سروان نظام‌الدین مدنی، اوراق بازجویی، ص ۸، سیر کمونیسم در ایران، ص ۲۵۴.

۲. نامه مشترک دکتر بهرامی، دکتر بزدی و دکتر جودت به رهبران حزب توده در خارج از کشور، به نقل از خاطرات کیانوری، ص ۳۱۵.

۳. خسرو روزبه، اوراق بازپرسی، ص ۸۰، به نقل از کمونیسم در ایران، ص ۵۹۷.

۴. سرهنگ مبشری، اوراق بازجویی، ص ۷۰، به نقل از کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده،

از جمله نخستین تصمیمات ستاد مقابله با کودتا، برگزاری تظاهرات موضعی در سطح شهر تهران بود. ترتیب و نحوه برگزاری این تظاهرات این گونه بود که «به یک شبکه مخفی دستور می دادند که در ناحیه معینی از شهر، طی یک ساعت معین تظاهراتی برگزار کنند. بسته به وسعت و اهمیت این تظاهرات، ممکن بود یک واحد یا بخش یا سازمان حزبی در تظاهرات شرکت کنند. مسئولین شبکه، نقاط پرجمعیت را در منطقه مورد نظر، انتخاب می کردند. مثلاً قرار می شد که ساعت ۷ بعد از ظهر در دروازه دولت و ساعت ۷/۵ در چهارراه سیدعلی و ساعت ۸ در چهارراه اسلامبول، تظاهرات کوتاه مدتی که از ۳ تا ۱۰ دقیقه بیشتر طول نمی کشید، برپا شود. افراد از چند دقیقه قبل از اینکه پلیس متوجه تجمع آنها شود، سرساعت به محل موعود می رسیدند... یک نفر بالا می رفت و سخنرانی کوتاهی می کرد و جمعیت شعار می دادند و تا رسیدن پلیس به تظاهرات ادامه می دادند بعد افراد پراکنده می شدند و از راههای مختلف سرفرار بعدی می رفتند و تظاهرات را تکرار می کردند^۱». «بعد که دیدند در خیابانها کاری از پیش برده نمی شود، دستور دادند افراد حزبی در کوچه هایی که اتومبیل نمی تواند حرکت کند، گردش کنند و شعار بدهند این اقدامات... جزر دادن تلفات و خسته کردن نفرات نتیجه ای نداشت...»^۲. با بی نتیجه ماندن تظاهرات موضعی، ستاد مقابله با کودتا تصمیم به سازماندهی و آماده ساختن حزب توده برای انجام عملیات گسترده نظامی در شمال و جنوب کشور گرفت. براساس تصمیم ستاد، قرار بود در مناطق مختلف مازندران و گیلان به رهبری و هدایت اعضاء سازمان افسران، گروه های چریکی حزب توده پایگاه هایی ایجاد کنند و با

۱. بیژن جزینی، طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، (تهران، سازیار، ۱۳۵۷)، ص ۶۸.

۲. خسرو روزبه، اوراق بازپرسی، ص ۹۲، به نقل از کمونیزم در ایران، ص ۵۹۹.

خلع سلاح پاسگاه‌های ژاندارمری و پادگان‌های نظامی این مناطق، به آزاد ساختن شهرها پردازند؛ و همزمان با این اقدامات، ایل قشقایی که در حمایت از دکتر مصدق حاضر به شناسایی دولت کودتایی سرلشکر زاهدی نبود، در جنوب کشور به عملیاتی مشابه مناطق شمالی اقدام کنند و در شهرهای بزرگ کشور با برگزاری تظاهرات و اعتصابات کارگری و تعطیلی بازارها و... رژیم را تحت فشار گذارده و سرنگون سازند.

ستاد مقابله با کودتا، هیئت اجراییه سازمان افسران را مأمور بررسی و ارزیابی امکانات و تدارکات لازم برای انجام چنین عملیاتی نمود. براساس ارزیابیهای هیئت اجراییه سازمان افسران، اجرای عملیات چریکی نیازمند امکانات زیر بود:

۱. فرماندهان نظامی؛ سازمان افسران با در اختیار داشتن افسران ورزیده و کارآمد به راحتی این نیاز را تأمین می‌کرد.
۲. نفرت مورد اعتماد و آموزش دیده ۳. سلاح، مهمات، تجهیزات و شناساییهای منطقه‌ای.
- ستاد مقابله با کودتا پس از بررسی‌های لازم، برای فراهم ساختن امکانات مورد نیاز عملیات چریکی به اقدامات زیر دست زد.

آموزش نظامی

به منظور تأمین و تدارک کادر لازم برای عملیات چریکی در شمال کشور، ستاد مقابله با کودتا دوهزار نفر از اعضای زبده و مورد اعتماد حزب توده را در یکصد گروه ۲۰ نفری سازمان داد و از هر گروه ۵ نفر موظف شدند تا از افسران عضو سازمان افسران حزب توده آموزش نظامی را فراگیرند و به دیگر اعضا گروه آموزش دهند. همچنین ۲۰ نفر از اعضای سازمان افسران برگزیده شدند که از بین آنان، ۶ نفر (سرهنگ دوم مخابرات نعمت‌الله عزیزی نمینی، سرهنگ دوم پیاده کواظم جمشیدی، سرهنگ دوم پیاده امیر افشار بکشلو، سرگرد پیاده غلامحسین محبی، سرگرد سوار فتح‌الله ناظر و سروان سوار حسین کلالی) موظف شدند که تعلیمات

معینی را از سرگرد جعفر وکیلی بیاموزند و سپس به ۱۴ افسر دیگر آموزش دهند. سپس هر یک از این افسران، مسئولیت آموزشی یک گروه ۵ نفره اعضای حزب توده را برعهده گیرند. مسئولیت آموزش نظامی و هدایت برنامه‌های آن برعهده سرگرد جعفر وکیلی (مسئول شعبه تعلیمات سازمان افسران) گذارده شد. وی در هماهنگی با ستاد مقابله با کودتا برنامه آموزش نظامی را تدوین نمود که توسط حزب توده به چاپ رسید و بین افسران آموزش‌دهنده توزیع گردید. برنامه آموزشی به دو بخش کلی تقسیم می‌شد:

۱. آموزش نظری، که در منازل انجام می‌شد و شامل این مباحث بود: اسلحه‌شناسی، آموزش دفاع شخصی (جودو)، حفاظت انفرادی و کمک‌های اولیه.

۲. آموزش عملی، شامل: تیراندازی با تفنگ و اسلحه کمری، استفاده از زمین برای تغییر محل و طرز پوشش؛ که در بیابان‌ها و کوهستان‌های پیرامون تهران، شهر ری، کرج، ورامین و... به اجرا درمی‌آمد.^۱

اسلحه و تجهیزات لازم برای آموزش نظامی عمدتاً از سوی حزب توده تأمین می‌شد و برخی مواقع افسران آموزش‌دهنده از اسلحه کمری خویش به منظور آموزش استفاده می‌کردند که پس از مدتی بر اثر اعتراض دیگر اعضای سازمان، ممنوع شد. زیرا احتمال آن وجود داشت که «بین رفقای سویل ستون پنجمی باشد و با یادداشت کردن شماره آن و تسلیم به مقامات مربوطه، صاحب سلاح را به آنان معرفی نماید.»^۲ برای آموزش به کارگیری نارنجک، عمدتاً از نارنجک‌های چوبی و گاه از نارنجک‌های

۱. سرهنگ محمدعلی مبشری، اوراق بازجویی، صفحات ۲۸۳۹ و ۱۰۰۱، به نقل از کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده. صص ۲۳۸ و ۲۴۱ و ۲۴۲؛ سرگرد جعفر وکیلی، اوراق بازجویی، صفحات ۱۰-۱۱ و ۱۶ و ۱۹، به نقل از همان منبع، صص ۲۴۴-۲۴۳ و ۲۴۶.

۲. نامه ستوان دوم پزشک محمد طبری به شعبه تشکیلات، به نقل از کتاب سیاه درباره افسران توده، ص ۲۵۹.

ساخت کارگاه‌های حزب توده استفاده می‌شد. به‌منظور آموزش عملی، افراد در دسته‌های ۱۵ نفری به کوهستان‌ها و بیابان‌های اطراف تهران، شهر ری، کرج، ورامین و... می‌رفتند و افسر آموزش‌دهنده با تعدادی اسلحه کمری، فشنگ و برخی ادوات مهندسی و... در محل معینی به آنان می‌پیوست و به تمرین می‌پرداختند. این اعمال و اقدامات در شرایطی انجام می‌شد که دولت سرلشکر زاهدی با قدرت هر چه تمامتر در جهت تحکیم رژیم کودتایی می‌کوشید و به شدت به مراقبت و کنترل شهرها می‌پرداخت.

مدت کوتاهی از آغاز آموزش نظامی نگذشته بود که رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی در پی افزایش تردد گروه‌های آموزشی، و اطلاعات و اخباری که به انحاء مختلف به دست می‌آوردند، به اقدامات و اهداف حزب توده پی برد و به اقدامات مراقبتی افزودند؛ گشت‌های زاندارم‌ری در بیابان‌ها و ارتفاعات به نحو چشمگیری افزایش یافت و بر کنترل ورودی‌ها و خروجی‌های شهرها افزودند. نکته مهم آن است که از همان روزهای آغازین عملیات آموزش نظامی حزب توده، نه تنها فرمانداری نظامی در جریان قرار داشت، که به اشاره و خواست آنان موضوع در مطبوعات بازتاب وسیعی یافت و به کارزاری تبلیغاتی برضد حزب توده مبدل شد. تهران مصور در ۲۰ شهریورماه ۱۳۳۲ در این زمینه نوشت: «طبق اسناد و مدارک موجود، از اول مرداد سال جاری، در کلاسهای حزب توده دروس مخصوصی برای «جنگهای پارتیزانی»، نبرد تن‌به‌تن و زدوخورد در خیابان و کوچه از روی کتابهای «قیام مسلحانه» و «باریگاد» یاد می‌دادند. این دو کتاب بر اثر توصیه کمینفرم و به‌وسیله استوار اخراجی محبوبیان ترجمه شد و توسط سرگرد شیرینی که صاحب مؤسسه آب و خاک در خیابان سوم اسفند است و از طرف دولت در ایتالیا مشغول مطالعه در امور فلاحتی است، منتشر گردیده است... طبق

اسنادی که به دست آمده، پنج هزار نفر از توده‌ای‌های مقیم تهران تعلیمات پارتیزانی و جنگی دیده‌اند و بیشتر ایام تعطیل به خارج شهر، به‌خصوص به طرف کرج و قزوین رفته، در تپه‌های اطراف این نقاط مشغول تیراندازی می‌شوند. مخازن و انبارهای اسلحه و مهمات آنها در غارهای آن حدود مخفی شده است^۱. و خبر از موفقیت مأموران فرمانداری نظامی تهران می‌دادند که «... عده‌ای از آنها را که مشغول تمرین عملیات پارتیزانی بودند، دستگیر کرده‌اند...»^۲ ستاد مقابله با کودتا، در پی انتشار این قبیل اخبار و احیاناً گزارش‌های اعضای سازمان افسران در فرمانداری نظامی، آموزش عملی را برای مدتی متوقف کرد.

تهیه سلاح و مهمات

در گزارش هیئت اجراییه سازمان افسران به ستاد مقابله با کودتا، یکی از معضلات اساسی برپایی پایگاه‌های چریکی در شمال کشور فقدان سلاح، مهمات و ادوات نظامی اعلام شده بود. ستاد مقابله با کودتا پس از ارزیابی و بررسی امکانات حزب توده و سازمان افسران به این نتیجه رسیدند که با خلع سلاح ستون نظامی تحت امر سرگرد پیاده عبدالعزیز رستمی‌گوران می‌توانند سلاح و ادوات مورد نیاز خودش را تا حدودی تأمین کنند. به این منظور هیئت دبیران سازمان افسران، کمیسیونی مرکب از سرهنگ مبشری، سرگرد وکیلی، سرگرد امیر شفافبخش و سرگرد رستمی‌گوران را مأمور طراحی نقشه‌ای برای خلع سلاح ستون تحت امر سرگرد رستمی‌گوران نمود. به رغم طراحی نقشه خلع سلاح ستون نظامی و تدارکات اولیه برای اجرای آن، با دستگیری غیرمترقبه سرگرد

۱. «بیست و یک شبکه حزب توده در سه هفته اخیر کشف گردید»، تهران مصور، شماره ۵۴۶،

جمعه ۲۰ شهریور ماه ۱۳۳۲، ص ۲.

۲. «عملیات پارتیزانی»، تهران مصور، شماره ۵۲۹، جمعه ۱۰ مهرماه ۱۳۳۲، ص ۲.

رستمی گوران اجرای آن امکان‌پذیر نشد.^۱ در ضمن، ستاد مقابله با کودتا برای تأمین نیازهای جنگ چریکی، تصمیم گرفت با فعال‌تر ساختن تشکیلات و عملیات نارنجک‌سازی حزب توده، بکوشند تا بهار ۱۳۳۳ در حدود ۵۰ هزار نارنجک تولید کنند تا در اختیار چریک‌های توده‌ای قرار گیرد. اما توانست راهی برای تهیه سلاح و ادوات نظامی بیابد.

تشکیلات نارنجک‌سازی

تشکیل گروهی برای ساخت و تولید نارنجک به تابستان سال ۱۳۳۱ می‌رسد. در آن زمان رهبری حزب توده براساس اطلاعات و اخباری که از سوی سازمان افسران پیرامون گروه‌بندی‌ها و تحرکات جناح‌های مخالف نهضت ملی و طرفدار شاه در ارتش، گزارش می‌شد، به اقدامات پیشگیرانه‌ای دست زد. از جمله این اقدامات ایجاد گروه‌های پیشتاز و تشکیلات نارنجک‌سازی است.

رهبری حزب توده با ارزیابی امکانات مالی و دانش فنی حزب توده و سازمان افسران به این نتیجه رسید که توانایی ساخت برخی مواد منفجره و سلاح تخریبی از قبیل نارنجک، بازوکا، بطری آتش‌زا و... را دارد. بر این اساس باگزینش برخی از اعضاء تشکیلات حزب توده و سازمان افسران، تشکیلات ویژه‌ای ایجاد کرد که پس از کشف آن، از سوی فرمانداری نظامی و مطبوعات کشور به سازمان نارنجک‌سازی حزب توده شهرت یافت. مسئولیت این تشکیلات بر عهده نورالدین کیانوری قرارداشت و معاونین وی سروان توپخانه اسماعیل محقق‌زاده و مهدی ابوالفتحی بودند که ماهانه تشکیل جلسه داده و به بررسی روند کار می‌پرداختند.^۲ در تشکیلات نارنجک‌سازی، علاوه بر اعضای حزب توده، سرگرد مهندس

۱. امیر خسروی، نظر از درون به نقش حزب توده، صص ۷۶۲-۷۶۰.

۲. سیر کمونیم در ایران، ص ۳۱۳.

لطف‌علی مظفری، سروان مهندس مختاریانی سعید، سروان سوار حسین کلالی، ستوان یکم مهندس محمود محمدی، سروان مهندس مرتضی عظیم‌زاده، ستوان مهندس رمضان‌نصر اصفهانی، ستوان یکم هوایی منوچهر مختاری گلپایگانی و ستوان سوم هوایی اسدالله نصیری فعالیت می‌کردند.^۱

هیئت سه‌نفره محقق‌زاده، ابوالفتحی و کیانوری، در جلسات اولیه خود به این نتیجه رسید که برای ساختن نارنجک و دیگر سلاح‌های تخریب، حزب توده توانایی لازم را دارد و کارهای مربوط به ساخت چاشنی، خرج و ماده تأخیری را مهندسین عضو حزب و سازمان و قطعات مربوط به ساختمان مکانیکی (مانند ساختن جدار، ماسوره، ضامن و...) را مهندسین مکانیک عضو حزب می‌توانند انجام دهند.^۲

برای پیشرفت هرچه سریع‌تر تولید نارنجک، از سوی حزب توده چند مغازه و خانه در نقاط مختلف شهر و از جمله در بازار آهنگرهای تهران، اجاره شد و به برخی آهنگری‌ها سفارش ساخت قطعات معینی را دادند. و به‌رغم هزینه‌های مالی فراوان تا کودتای ۲۸ مرداد به دلایل متعدد فنی نتیجه قابل قبولی به‌دست نیامد و نارنجک مورد اعتمادی ساخته نشد. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل ستاد مقابله با کودتا، به‌منظور تسریع در تولید نارنجک موفقیت‌آمیز، کادر تشکیلات نارنجک‌سازی تقویت شد و از سوی سازمان افسران سرگرد پرویز اکتشافی و ستوان یکم‌ها: هوشنگ سلطانی و مهندس غلامرضا تقوی و رستمی به آنان پیوستند.^۳ نارنجک‌های ساخته شده، به‌وسیله افسران عضو تشکیلات نارنجک‌سازی در کوهستان‌های اطراف تهران و کرج آزمایش می‌شد و

۱. کمونیزم در ایران، صص ۵۷۹-۵۷۸.

۲. سیرکمونیزم در ایران، ص ۳۶۳.

۳. همان؛ خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی، به‌توشیح حمید احمدی، کلبن، چاپخانه

مرتضوی، ۱۳۷۷، ص ۸۲.

نتیجه را به هیئت سه نفره اعلام می‌کردند. آزمایش این نارنجک‌ها، کاری بسیار خطرناک بود، زیرا در این مرحله نارنجک‌ها فاقد ضامن بوده و از فیله به عنوان ماده تأخیری استفاده می‌شد که کنترل زمان عمل آن امکان‌پذیر نبود و فیله به سرعت به فولمینات جیوه می‌رسید و انفجار صورت می‌گرفت. غم‌انگیزترین حادثه‌ای که در جریان ساخت و آزمایش نارنجک رخ داد، انفجار نارنجک در دست سرگرد لطف‌علی مظفری بود. وی در روز دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ به همراه سرگرد وکیلی، سروان محقق‌زاده، ستوان یکم محمدی و مهندس ابوالفتحی در ارتفاعات مجاور قریه آدران (در جاده کرج - چالوس) هنگامی که نارنجکی را آزمایش می‌کرد، به علت اشکال فنی پیش‌گفته، نارنجک در دست وی منجر به قطع دست راست و از دست دادن بینایی یک چشم وی گردید.^۱ همراهان سرگرد مظفری وی را بلافاصله به تهران منتقل و مخفی می‌سازند انعکاس این حادثه در مطبوعات و پیگیری‌های سرهنگ اخوی و سرهنگ دوم مبصر، گوشه‌هایی از فعالیت آماده‌سازی نظامی حزب توده و نفوذ آن حزب در ارتش را مشخص ساخت و بر هشیاری مأموران رکن ۲ ستاد ارتش افزود.^۲ پس از گذشت مدت کوتاهی از این واقعه، دوستان نارنجک ساخت کارگاه‌های حزبی در منزل شخصی به نام تبریزی در خیابان روزولت کشف شد و در جریان آزمایش یکی از این نارنجک‌ها در پادگان سلطنت‌آباد به علت همان اشکال فنی پیش‌گفته دست یک گروهبان امریکایی قطع می‌شود.^۳

در اواخر تابستان ۱۳۳۲، تشکیلات نارنجک‌سازی موفق به ساخت نارنجک مورد اعتماد می‌شود که به تعداد بسیار زیادی ساخته و انبار

۱. همان.

۲. برای اطلاع بیشتر رک به: محسن مبصر، پژوهش، صص ۳۰۳-۲۸۷.

۳. سیر کمونیم در ایران، ص ۳۶۷.

می‌کنند. اما به‌رغم تمامی تلاش‌ها و هزینه‌های ساخت نارنجک، حتی یکی از آنها بر علیه کودتاچیان مورد استفاده قرار نگرفت و در اواخر دی‌ماه ۱۳۳۳، مأموران فرمانداری نظامی، انبار مهمات حزب توده در داودیه را کشف کرده و دوازده هزار نارنجک، ۹۰۰ بسب آتش‌زا، سه‌هزار میخ پنج پر و وسایل و مواد تهیه نارنجک را به‌دست آوردند. پیش از این نیز انبار دیگری از مهمات و سلاح حزب توده در خیابان دلگشا کشف شده بود.^۱

بدین ترتیب، عملیاتی پرمخاطره، بی‌حاصل و بی‌هدف به پایان رسید.

تلاش برای اتحاد با ایل قشقایی و جنگ چریکی در جنوب کشور

ناصرخان قشقایی از هواداران فعال و وفادار نهضت ملی و دکتر محمد مصدق، در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ در میان ایل قشقایی به سر می‌برد و به محض دریافت خبر کودتا و سرنگونی دولت دکتر مصدق، به افراد ایل قشقایی آماده باش داده و ابراهیم خان دره شوری را برای حفظ آرامش و نظارت بر ادارات دولتی به سمیرم فرستاد و به کاکاجان خان چگینی دستور خلع سلاح ژاندارمری سمیرم و حنا را داد و در روز ۲۹ مرداد طی تلگرافی به سرلشکر زاهدی و یادآوری «ارادت قلبی و دوستی بی‌غل و غش سی و یک ساله» از وی خواست «... تا قوه در دستان است و می‌توانید، قیامی کرده» به مردم بیوند، و زاهدی را از همکاری با شاه و انگلیسی‌ها بر حذر داشت.^۲ و در ۳۰ مرداد طی اعلامیه شدیدالحنی خطاب به «هم‌میهنان عزیز» مخالفت خود و ایل قشقایی را با کودتای ۲۸ مرداد اعلام نمود و تأکید کرد: «اکثرون که سوداگران کمپانی غاصب سابق مبار دیگر نغمه شوم و مرگبار خویش را [سر] داده و می‌خواهند امیال

۱ «بست و صلح!»، نیوان تصور، شماره ۵۹۵، جمعه ۶ بهمن ماه ۱۳۳۳، ص ۴.

۲ محمدناصر صولت قشقایی، سالهای بحران، به تصحیح نصرالله حدادی، تهران، رس،

ددمشانه خود و اربابان را جامه عمل بپوشانند، ما تا آخرین قطره خون با نوکران اجنبی و دشمنان ایران می‌جنگیم و از شما ملت و وطنخواه و بیدار ایران می‌خواهیم که دلیرانه با ما در راه استقلال و میهن عزیز همکاری و با لب خندان شربت شهادت بنوشیم...» و هشدار داد: «هموطنان! در اثر کوچکترین غفلت، تُلک و ملت ایران برای همیشه در زیر استعمار جابر انگلستان باقی خواهد ماند و تا ابد اجنبی‌پرستان جابرانه به ملت رنج‌دیده ایران آقائی خواهند کرد...»^۱

بدین ترتیب ناصر خان قشقایی، مخالفت خود را با رژیم کودتایی آشکار ساخت. امری که مایه بیم و هراس رژیم کودتایی و امیدواری فعالین انقلابی شد. سرتیپ دولوکفیل استانداری دهم و فرمانده لشکر ۹ اصفهان با صدور اعلامیه‌ایی به ایل قشقایی و رهبر آن هشدار داد: «آقایان محمدحسین و خسرو بدون فوت وقت با اعتراف به گناه خود و تقاضای بخشش به اصفهان بیایند «والا» بدون هیچگونه رحم با سرعت و شدت از هوا و زمین سرکوب و مجازات [می‌شوند]... تا سایرین نتیجه مخالفت و خیانت با ملت را بدانند...»^۲. ناصرخان قشقایی بی‌اعتنا به این قبیل تهدیدات به استاندار شیراز و سرتیپ میرجهانگیری فرمانده لشکر ۶ شیراز گفت: «من هواخواه مصدق بوده و هستم... و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی‌شناسم... نخست‌وزیری که از سفارت امریکا بیرون بیاید من به رسمیت نمی‌شناسم. هم‌شاه و هم‌نخست‌وزیر شما هر دو نوکری امریکا را قبول کرده‌اند، چنین اشخاص داخل آدم نیستند...»^۳

رهبری حزب توده با اطلاع و آگاهی از موضع ناصرخان قشقایی، در طرح‌های خویش برای مقابله با کودتا، حساب جداگانه‌ای برای ایل

۱. همان، ص ۴۰۳.

۲. همان، ص ۴۰۴.

۳. همان، ص ۴۱۰.

قشقایی گشود و با تشکیل «ستاد مقابله با کودتا»، علی متقی (از کمیته ایالتی تهران) و سرهنگ دوم پیاده علی اکبر چلیپا را برای مذاکره و هماهنگی با ناصرخان قشقایی اعزام نمود. هدف ستاد مقابله با کودتا از مذاکره با ناصرخان قشقایی آن بود که همزمان با عملیات چریکی در شمال، ایل قشقایی نیز در مناطق جنوبی کشور به مبارزه مسلحانه بپردازد و رژیم کودتایی از دو کانون شمالی و جنوبی تحت فشار قرار گرفته و در نهایت با خیزش مردمی سرنگون شود.

روز دوشنبه ۱۶ شهریورماه ۱۳۳۲، نمایندگان حزب توده با ناصرخان قشقایی ملاقات کردند. «مذاکرات آنها روی این اصل بود که شما و ما با شاه مخالفیم و در این قسمت همکاری می‌کنیم و کمک‌هایی هم که می‌توانیم بکنیم: اگر به شیراز حمله کنید ما می‌توانیم در وسایل موتوری و بعضی نقاط خرابکاریهایی بنمائیم و دو سه دستگاه بی‌سیم بدهیم و یک هیئت بفرستیم، وقتی شهر را تصرف کردید، تحت نظر همان هیئت شهر اداره شود. اگر تانک یا زره‌پوش به دست آورید ما اشخاصی داریم که عراده‌ها را به کار بیندازند و می‌توانیم افسرانی به شما بدهیم که در کارهای جنگی کمک کنند.»^۱ اما ناصرخان قشقایی انتظاراتی بیش از این داشت «به خیال آنکه ما انبارهای بزرگ اسلحه در اختیار داریم، تقاضای صد تا دویست هزار فشنگ و چند دستگاه بی‌سیم»^۲ داشت. نمایندگان حزب توده برای ارزیابی امکانات و توان حزب نسبت به خواسته‌های ناصرخان به تهران باز می‌گردند تا «خبر صحیح بیاورند».

خواسته‌های ناصرخان بسیار بیشتر از توانایی و امکانات حزب توده و سازمان افسران بود. «ستاد مقابله با کودتا» پس از بررسی امکانات و تواناییهای حزب توده و سازمان افسران، هیئت سه نفره‌ای را نزد

۱. همان، ص ۴۱۲.

۲. خسرو روزبه، اوراق بازجویی، صص ۸۱، ۸۲، به نقل از کمونیزم در ایران، ص ۶۰۳.

ناصرخان قشقایی می فرستند؛ که روز دوشنبه ۲۰ مهرماه با ناصر خان ملاقات می نمایند. ناصرخان می نویسد: «سه نفر از شیراز آمدند که نشناختم ولی چیزی که مُسَلَّم شد از حزب توده هستند و افسر ارتش می باشند. اظهار داشتند اگر شما بخواهید [به شیراز] حمله نمائید، ما دو تانک داریم که در اختیارمان می باشد، حاضریم هر وقت حمله نمائید، با دو تانک، چند تانک [دیگر] که در گاراژ هست خراب کنیم و راننده های آنها را از پا دریاوریم و شما هم حمله به شهر و باغ تخت و فرودگاه کنید.»^۱ در ضمن گویا هیئت نمایندگی حزب توده به ناصرخان پیشنهاد کرده بود که «سرگرد خطیبی [از اعضاء سازمان افسران] تسهیلاتی فراهم می سازد که ایل قشقایی ضمن بیلاق و قشلاق خود به انبار مهمات لشکر [۶] شیراز دستبرد بزنند.»^۲

ناصرخان قشقایی پس از مذاکره با افسران توده ای که می کوشیدند وی را به همکاری با حزب توده ترغیب نمایند، برای تصمیم گیری نهایی در شورایی از سران ایل قشقایی شرکت کرد. ناصرخان و سران ایل قشقایی از یکسو شاهد تمایل اتحاد «ایلات و اهالی بلوکات» منطقه برای مقابله با رژیم کودتایی بودند که حتی به ناصرخان پیغام می دادند «باید توده ای شد و بر ضد این شاه و دولت قیام کرد»^۳ و از سوی دیگر در زیر فشار مأموران و نمایندگان دولتی و فرستادگان امریکایی قرار داشتند؛ و از همه مهمتر ناصر خان چشم اندازی برای مقابله نمی دید، وی می نویسد: «شیراز را تصرف کردیم بعد چه کنیم، آیا می شود همه مملکت را گرفت یا نه؟ با این پشتیبانی که امریکا از دولت زاهدی می نماید، بعد تکلیف چیست؟ چون با این عمل طبعاً [به سوی] کمونیسم می رویم. از این حرف تقریباً همه

۱. قشقایی، سالیهای بحران، ۲۲۷-۲۲۶.

۲. خسرو روزبه، اوراق بازجویی، ص ۱۸۱-۱۹۰، به نقل از کمونیسم در ایران، ص ۴۲۱.

۳. قشقایی، سالیهای بحران، ص ۴۱۰.

رؤسای قشقایی مخالف می‌باشند...»^۱ در نهایت امر سران قشقایی که شاهد تحکیم رژیم برآمده از کودتا بودند، از مخالفت دست کشیده و با نارضایتی رژیم کودتا را پذیرفتند. و این در حالی بود که مطبوعات حامی دولت کودتا با بوق و کرنا اعلام می‌کردند که حزب توده با قشقایی‌ها متحد شده و «قراردادی برای ائتلاف و همکاری میان سران ایل قشقایی و حزب توده امضاء شده است و متن این قرارداد و همچنین اسامی سران ایل قشقایی در شماره اخیر روزنامه مردم چاپ شده است.»^۲

با پذیرش رژیم کودتایی از سوی سران ایل قشقایی، عملیات چریکی و مبارزه مسلحانه در جنوب کشور از برنامه «ستاد مقابله با کودتا» حذف شد. و پس از مدتی از سوی هیئت اجراییه سازمان افسران، عملیات چریکی در شمال کشور نیز غیرقابل اجرا تشخیص داده شد و بالطبع آموزش نظامی متوقف و «ستاد مقابله با کودتا» نیز منحل شد. بدین ترتیب عملیات ماجراجویانه و بی‌سرانجامی که رهبری حزب توده و سازمان افسران بدون هیچگونه چشم‌انداز واقعی، با صرف هزینه و امکانات فراوان آغاز کرده بودند، با دادن تلفات و بدون آنکه دستاوردی داشته باشد به پایان رسید.

خرابکاری در پادگان قلعه مرغی

همزمان با مذاکرات نمایندگان حزب توده با ناصرخان قشقایی، شاخه تیروی هوایی سازمان افسران به هیئت اجراییه گزارش داد که قرار است چند فروند هواپسای برای بشاران کردن ایل قشقایی به شیراز پرواز کنند. ستاد مقابله با کودتا برای نشان دادن حسن نیت و توانایی و امکانات خویش به سران ایل قشقایی، دستور انهدام هواپیماها را صادر کرد. به

۱. عمان، ص ۴۲۳.

۲. خواندنیها، سال ۱۴، شماره ۱۷، ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۲، ص ۴.

پیشنهاد هیئت دبیران سازمان افسران، شاخه نیروی هوایی طرحی برای انهدام هواپیماها تهیه کرده که پس از تصویب ستاد مقابله با کودتا آن را به اجرا درآوردند. در بعدازظهر روز سه‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۳۲، در حالی که پستهای نگهداری پادگان هوایی در اختیار سرگرد پرویز اکتشافی، ستوان یکم مهدی رستمی میانجی و استوار دوم جواد روحانی وزیری قرار داشت آنان با همکاری ستوان یکم مهدی سعیدی و ستوان دوم سیدنصرالله سعیدی (که به عنوان بستن سلاح به هواپیماها در پادگان بودند) در دو گروه، به صورت همزمان در دو آشیانه هواپیماها عملیات انهدامی را آغاز کردند. یک گروه، پارچه آلوده به بنزین و روغن را روی بال و باک هواپیمایی گذارده و آن را مشتعل می‌کنند و گروه دیگر سرملافه‌ایی را داخل باک بنزین هواپیمایی قرار داده و سر دیگر آن را به قوطی کبریتی که در آن سیگار روشنی قرار داده بودند، وصل می‌کنند و به سرعت پادگان را ترک می‌کنند. پس از مدتی، یکی از نگهداران پادگان به محض رویت شعله‌های آتش اعلام خطر نموده و آتش را به کمک سربازان پادگان خاموش می‌کنند.^۱

خرابکاری در پادگان قلعه مرغی، بازتاب گسترده‌ای در محافل سیاسی و مطبوعات کشور یافت. دولت زاهدی و مطبوعات حامی وی با استفاده از این اقدام، کارزار تبلیغاتی گسترده و همه‌جانبه‌ای بر علیه حزب توده به

۱. «ادعاینامه دادستان ارتش علیه نخستین دسته افسران تودهای»، به نقل از کتاب سیاه دریاوه سازمان افسران توده، ص ۲۴۶؛ خسرو روزبه، اوراق بازجویی، صص ۸۶-۸۵، به نقل از کمونیزم در ایران، صص ۶۰۴-۶۰۳؛ اطلاعات، سال بیست و هشتم، شماره ۸۱۹۲، چهارشنبه اول مهرماه ۱۳۳۲، ص ۱۱۰؛ این افسران به همراه ستوان سوم نصیری که برادرش در خرابکاری پادگان قلعه مرغی مشارکت داشت از سوی سازمان افسران مخفی می‌شوند و سپس به‌جز ستوان سوم نصیری، همگی به خارج از کشور اعزام می‌شوند. در تیرماه ۱۳۳۳، سرتیپ آزموده دادستان ارتش برای آن ۶ افسر که در شعبه اول دادگاه عادی دادرس ارتش به‌طور غیابی محاکمه می‌شدند، تقاضای اعدام نمود. (ر.ک به «تقاضای اعدام برای افسران نیروی هوایی»

راه انداختند؛ تهران مصور نوشت: «کارگردانان کمونیست و مأمورین کمینفرم در ایران برای اینکه کشور را فلج کنند، تصمیم گرفتند هر چه زودتر دست به خرابکاری و سابوتاژ بزنند. از این جهت بخشنامه‌هایی از طرف کمیته مرکزی حزب توده صادر شد... متعاقب این دستورات حزبی، ۲۰۰۰ نفر از اعضای فعاله حزب که کادر سابوتاژ حزب را تشکیل می‌دهند و اکثر آنها از معلمین قفقازی تعلیمات خرابکاری را یاد گرفته‌اند مأمور تخریب و ایجاد حوادث آتش‌سوزی می‌شوند...»^۱. و در این کارزار تبلیغاتی برای تحریک افکار عمومی نوشتند «... قرار بوده در همان شب چند نقطه دیگر شهر نیز دچار حریق شود... کسانی که نقشه‌های حریق و سابوتاژ را طرح کرده و به دست افسران خائن داده‌اند، می‌خواسته‌اند با از بین رفتن نیروی هوایی، راه‌آهن را نیز از بین ببرند تا از ورود مواد نفتی از آبادان به تهران نیز جلوگیری شود. بزرگترین ضرر و خطری که بر اثر از بین رفتن راه‌آهن پایتخت را تهدید می‌کرد، نرسیدن مواد سوخت به ناوایی‌ها، خاموشی شبها و از بین رفتن ارتباط تلفنی بود.»^۲

ماجرای ناوبر

افکار عمومی کشور هنوز تحت تأثیر آتش‌سوزی پادگان قلعه‌مرغی قرار داشت که روزنامه‌ها خبر آتش زدن ناوبر توسط سه نفر از افراد نیروی دریایی، مهنای دوم احمد خیری و مهنایان وظیفه هوشنگ انوشه و جهانگیر گهریار را منتشر ساختند؛ و این بار نیز لبه تیز حملات به سوی حزب توده بود. هفته نامه تهران مصور که رابطه نزدیکی با فرمانداری نظامی و محافل کودتایی حاکم داشت با ساخت و پرداخت سناریویی

۱. «توطئه چندن از افسران و درجه‌داران نیروی هوایی در قلعه‌مرغی»، تهران مصور، شماره

۵۲۹، جمعه ۱۰ مهرماه ۱۳۳۲، ص ۴.

۲. همان.

دقیق نوشت: «یک ماه قبل از طرف کمیته مرکزی حزب توده دستور داده شد که در یک روز، در مؤسسات ارتش دست به خرابکاری و حریق بزنند. این دستور به وسیله پیک اعزامی تهران، به خرمشهر رسید؛ پیک مزبور دستور خرابکاری را در کتابخانه‌ای که در خرمشهر واقع است به مهنایوی وظیفه هوشنگ انوشه تسلیم کرد. هوشنگ دستور داشت در همان شبی که چند تن از افراد نیروی هوایی در فرودگاه قلعه مرغی دست به خرابکاری زدند، ناوبر را طعمه حریق سازد؛ ولی چون مشارالیه در ناو مزبور بیش از دو نفر همدست نداشت، از این رو نتوانست همدستان خود را در آن شب مأمور نگهداری ناو کند. از این جهت تولید انفجار چند روز به تأخیر افتاد. در خلال این مدت، انوشه مدت سه شب به اتفاق گروهبان خیری و مهتاوی وظیفه گهربار که هر دو عضو حزب توده بودند، در روی عرشه کشتی، عملیات آزمایشی برای انفجار انجام دادند، وقتی آزمایش مقدماتی انجام یافت قرار گذاشتند که با مداد روز جمعه دهم مهرماه ناو بیر را منفجر کنند...»^۱ و در ضمن برای پرآب و تاب کردن ماجرا مدعی شد «همزمان با آتش‌سوزی در ناو بیر، قرار بود که در ناو پلنگ نیز چنین اتفاقی رخ دهد.»^۲ ناویان دستگیر شده، پس از محاکمه در دادگاه نظامی در ساعت ۸ صبح روز سه‌شنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۳۲ در میدان تیر امیرآباد خرمشهر تیرباران شدند.

به‌رغم تبلیغات گسترده محافل حامی دولت زاهدی در انتساب این اقدام به حزب توده و پذیرفتن آن از سوی فعالین انقلابی اعم از توده‌ای و غیرتوده‌ای، حزب توده تا سال ۱۳۵۷ نه تنها این سه نفر را از اعضای خود ندانست بلکه اساساً مدعی بود: «دولت کودتایی برای ایجاد رعب و ایراد اتهام به حزب توده صحنه‌سازی کرده و این سه ملوان بیگناه را قربانی

۱. «نقشه خرابکاری»، تهران مصور. شماره ۵۳۲، جمعه اول آبان ماه ۱۳۳۲، ص ۲.

۲. همان، ص ۲۳.

کرده است...»^۱ خسرو روزبه نیز ضمن مدافعاتش در دادگاه نظامی، با تکذیب عضویت این سه نفر در حزب توده گفت: «تأکید می‌کنم که این حادثه کوچکترین ارتباطی با حزب توده ایران نداشته است.»^۲ اگر این سه نفر عضو حزب توده هم بودند، دلیلی در دست نیست و نشانه‌ای هم وجود ندارد که این اقدام از سوی حزب توده طراحی شده باشد. احتمالاً این سه نفر تحت تأثیر اخبار و مطالبی که در مطبوعات کشور پیرامون تلاش حزب توده برای آتش زدن پادگان قلعه مرغی به چاپ می‌رسید، دست به چنین اقدامی زده‌اند. تصویری که از این سه نفر در مطبوعات آن زمان به چاپ رسید و تأکیدی از قبیل «روحیه انوشه تا آخرین لحظه خوب بود.»^۳ «اخیری سعی کرد خود را عادی جلوه دهد.»^۴ «انوشه نگذاشت چشمانش را ببندند»^۳ و... همگی نشان از اعتقاد و ایمان آنان به عملی دارد که مرتکب شده‌اند، در حالی که اکثر آنان، صرفاً قربانی صحنه‌سازی بوده باشند، بعید است چنین واکنشی از آنان سر می‌زد.

عملکرد سازمان افسران از کودتا تا فروپاشی

پس از کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت ترور و اختناق بر کشور، وظایف سازمان افسران گسترده‌تر شد و بار سنگین‌تری بر دوش اعضای سازمان قرار گرفت. عمده‌ترین وظیفه این سازمان، حفاظت از حزب توده در برابر یورش‌ها و نقشه‌های فرمانداری نظامی، خنثی ساختن اقدامات آنان و یاری به تداوم فعالیت حزب توده بود. در این عرصه اعضای سازمان در فرمانداری نظامی، دادرسی ارتش، شهربانی و اداره زندان‌ها و... هر یک به

۱. رحیم نامور، یادنامه شهیدان، ص ۳۶.

۲. خسرو روزبه، آخرین دفاع، ص ۱۸۷ رهبری حزب توده در سال ۱۳۶۰ رسماً عضویت آنان در حزب توده را اعلام کرد ولی دلیلی برای این ادعا ارائه ننمود. رک به: چهل سال در سنگر مبارزه، تهران، حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۳۳۳ و ۳۵۵.

۳. تهران معبود، شماره ۵۳۲، جمعه اول آبان ماه ۱۳۳۲، صص ۲ و ۳.

نوعی به حزب یاری می‌رسانند. اعضای سازمان در فرمانداری نظامی مانند سرگرد صدرالاشرفی، سرگرد بهمنش، سروان پولاد دژ، سروان افخمی اردکانی و...، اخبار و اطلاعاتی که پیرامون فعالیت حزب توده به انحاء مختلف در اختیار فرمانداری نظامی قرار می‌گرفت، طرح‌ها و نقشه‌هایی که بر علیه حزب توده به منظور به‌دام انداختن رهبری و کادرهای حزبی کشیده می‌شد، عوامل نفوذی و همکار فرمانداری نظامی در حزب توده را به رهبری سازمان گزارش می‌دادند. یکی از مهم‌ترین اقدامات آنان در سال ۳۲ یا نیمه اول ۳۳، کشف و شناسایی یکی از اعضای کمیته ایالتی تهران حزب توده است که با فرمانداری نظامی همکاری داشته و حتی «اسامی ۳۳ نفر از افسران و درجه‌داران [عضو] حزب توده را [به آنان گزارش] داده است.»^۱ حیرت‌آور است که رهبری حزب توده در قبال چنین خبر مهمی اقدام و واکنشی نشان نداد و براساس اسناد موجود کسی از ترکیب کمیته ایالتی در سال ۳۲ و نیمه اول ۳۳ حذف نشده یا به قتل نرسیده است؛ زیرا چنان‌که خواهد آمد رهبری حزب برای خنثی کردن فعالیت عناصر نفوذی یا همکار فرمانداری نظامی در حزب دستور قتل آنان را صادر کرده بود. احتمالاً رهبری حزب توده در ایران که درگیر اختلافات شخصی با یکدیگر بوده‌اند این گزارش را ساخته و پرداخته یک جناح به قصد تضعیف جناح دیگر ارزیابی کرده و بدان توجهی ننموده‌اند. اختلافات درون رهبری حزب توده به گونه‌ای بود که سرگرد جعفر وکیلی در نامه‌ای به همسرش، رهبری حزب توده را چنین ارزیابی می‌کند: «رفقای کمیته مرکزی و کمیته اجرایی [حزب توده] در گرداب اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ورند. آنها منافع نهضت را

۱. «صورت مدارکی که مأمورین فرمانداری نظامی در منزل سروان محقق‌زاده به دست آوردند» به نقل از کتاب سیاه دریاچه سازمان افسران توده، ص ۲۰۰، سپید محسن مبصر مدعی است که در نیمه اول سال ۱۳۳۲، عناصر نفوذی رکن ۲ در حزب توده افزایش یافتند و از حزب توده و کارهای آن تا اندازه‌ای با خبر می‌شدیم. (محسن مبصر، پژوهش، ص ۳۱۰).

اغلب زیرپا می‌گذارند و آن را تحت‌الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم بارها از آنها انتقاد هم شد، ولی گوش نکردند.^۱

اعضای سازمان افسران در شهربانی و اداره زندان‌ها نیز در حد توان خویش به تداوم و پایداری فعالیت حزب توده یاری می‌رساندند. آنان با گزارش‌های بخشنامه‌ها و دستورات ابلاغ شده به آنان، آزاد ساختن اعضای دستگیر شده، انتقال اخبار و رهنمودها و بردن نشریات حزبی به زندان و برقراری تماس تشکیلات زندان با رهبری حزب توده، فراری دادن بازداشت‌شدگان و... حزب را یاری می‌دادند. از مهم‌ترین اقداماتی که برای فراری دادن توده‌ای‌های بازداشتی صورت گرفته بایستی به فرار خسرو روزبه از زندان موقت شهربانی اشاره کرد.

خسرو روزبه در شب ۲۸ شهریورماه ۱۳۳۲، هنگامی که به منظور ابلاغ دستور «ستاد مقابله با کودتا» در مورد گروه‌های ضربت و آموزش نظامی در جلسه کمیته محلی ۶ شهریور شرکت کرده بود، به همراه دیگر افراد حاضر در جلسه از سوی مأمورین انتظامی بازداشت و به زندان موقت شهربانی انتقال داده می‌شود.^۲ سروان عدل در توضیح جریان و رخدادهای بعدی می‌گوید:

«خسرو روزبه خود را با نام جعلی معرفی می‌کند و به محض ورود به زندان موقت، دکتر بهارنوری - که خود زندانی و مسئول زندانیان توده‌ای بوده است - او را در یک سلول حا می‌دهد و به او توصیه می‌کند تا از سلول خارج نشود و کوشش کند زندانیان توده‌ای او را شناساند».^۳ رهبری سازمان افسران با اطلاع از این واقعه نقشه‌ای برای فرار روزبه طراحی

۱. نامه سرگرد جمعش وکیلی به همسرش، ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۳۳، کتاب جمعه شماره ۳۵، ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، صص ۱۳۰-۱۲۹.

۲. کمونیزم در ایران، ص ۶۰۸.

۳. مرئضی زوبخت، «کار رزم‌آرا نبود»، آدینه، شماره ۱۲۲-۱۲۱، آبان‌ماه ۱۳۷۶، ص ۷۹.

می‌کند. «طرح فرار به این صورت بوده که بازپرس فرمانداری نظامی، شب هنگام، روزبه را برای بازجوئی احضار و در اتاق بازجوئی با شخص دیگری که یدل روزبه بوده و تا اندازه‌ای به او شباهت داشته است معاوضه کنند.» سروان منصور عدل از طریق دکتر بهار نوری هماهنگی‌های لازم را با خسرو روزبه به عمل آورده و در شب موعود، سرگرد بهمنش و سرگرد صدرالاشرفی بازپرسان فرمانداری نظامی و عضو سازمان افسران، روزبه را از طریق افسر نگهبان زندان، ستوان یکم امیر گل‌آرا (عضو سازمان افسران) به اتاق بازپرسی فرمانداری نظامی در زندان موقت شهربانی احضار می‌کنند. «ستوان گل‌آرا که در جریان بوده پاسبانی را به دنبال روزبه می‌فرستد تا او را به اطاق بازپرسی ببرند. مأمور همراه روزبه، متهم را تحویل بازپرسان می‌دهد و در خارج اطاق بازپرسی در انتظار می‌ماند. قبلاً سروان شهربانی نظام‌الدین مدنی، «بدل روزبه را با جیب شهربانی به داخل محوطه آورده به اطاق بازپرسی برده و خود از اطاق خارج می‌شود... سروان عدل هم قبل از ورود متهم در اطاق بازپرسی حضور می‌یابد. روزبه در اطاق بازپرسی تغییر لباس می‌دهد و به اتفاق سروان عدل، از اطاق بازپرسی خارج می‌شوند و از در شمالی محوطه شهربانی بیرون می‌روند» و روزبه را به مهندس گوهریان و سروان اخراجی ابوالحسن عباسی تحویل می‌دهد. بدین ترتیب خسرو روزبه از زندان می‌گریزد.^۱

از دیگر اقدام‌های سازمان افسران برای فرار زندانیان، بایستی به طرح فرار دکتر مصدق از محل بازداشتش در پادگان سلطنت آباد اشاره کرد. رهبری حزب توده با توجه به جایگاه دکتر مصدق در بین مردم و تأثیر حضور وی در تداوم مبارزه بر علیه کودتاچیان، رهبری سازمان افسران را مأمور تهیه نقشه‌ای برای فراری دادن دکتر مصدق از بازداشتگاهش

کردند؟ سرگرد همایونی پیرامون طرح فرار می‌نویسد: «محلّی در یک نقطه تهران در نظر گرفته شده بود. دو افسر پزشکی و پزشکیار و پرستار و آمبولانس نیز حاضر گردیده بودند. دو افسر در اداره تسلیحات ارتش با من در تماس بودند یکی افسر ارشد نگهبان و یکی هم افسر نگهبان درب ورودی، از کادرهای سازمان بودند. لذا نامه‌ای از طرف جبهه ملی و سازمان نظامی به من داده شد که به دکتر مصدق بدهم. قرار بر این بود که مصدق پس از خواندن نامه تمایل خود را نسبت به این اقدام اعلام نماید تا با قرار قبلی ترتیب نگهداری دو افسر تسلیحات داده شود و وقتی که دکتر مصدق حاضر شد، خود را به ناراحتی سخت بزند، دل‌درد و حالت غش را بهانه کند. و من با تلفن اطاق افسر ارشد و مقامات مسئول صحبت و اجازه حرکت و ارسال آمبولانس بکنم. پس از چند دقیقه دوباره و سه‌باره تلفن کنم و از خود سلب مسئولیت نمایم. پس از مدتی تلفن زنگ بزند و موافقت ارسال آمبولانس و پزشکی و افسر رکن ۲ اعلام گردد. در این مدت افسر ارشد نگهبان تسلیحات و افسر نگهبان که از کادرهای سازمان نظامی هستند اجازه خروج به کسی ندهند و تلفن‌های خارج وصل نشود و کنترل گردد و وقتی آمبولانس و دو نفر پزشکیار و پرستار رسیدند یک صورت مجلس تهیه شود و از افسران رکن ۲ و پزشکی، رسید دریافت داشته و دکتر مصدق را تحویل دهیم...» بلافاصله از پادگان خارج شده «... و در بین راه آمبولانس را ترک کرده با ماشین سواری دکتر مصدق را به محل مورد اطمینان انتقال دهند.» و برای در امان ماندن افسرانی که در این عملیات شرکت داشته‌اند قرار بود «من [سرگرد همایونی] هم پس از تأخیر برای اطمینان از صحت مسئله به دفتر افسر ارشد نگهبان رفته و من و او و افسر نگهبان و تلفنچی که از کادر درجه‌داران سازمان بود با ماشین دیگری که حاضر بوده از پادگان خارج و سیمهای تلفن را قطع نمایم.»^۱

اما، دکتر مصدق حاضر به فرار نشد. به گفته سرگرد همایونی، وی سه دلیل برای این امر مطرح ساخت بود: «۱. من به حزب توده اعتماد ندارم، زیرا در تمام مبارزات من علاوه بر اینکه از من پشتیبانی نکردند ضرباتی هم بر مبارزات وطن پرستانه من و طرفدارانم [وارد] آورده‌اند... ۲. من می‌خواهم به محکمه بروم و لایحه دفاعیه خود را که بر علیه شاه و خانواده ستمگر و جنایتکار او نوشته‌ام، به مردم ایران و جهان بنمایانم و کلیه سازشها و ساخت و پاخته‌های آنها را برملا سازم. ۳. پس از فرار... مرا مانند یک زندانی در خانه‌ای هرچند راحت مخفی خواهند کرد که در آن خانه با هر صدای کوچکی یا در زدنهای (مأمور آب، برق، سپور و غیره) من باید از ترس مثل بید به لرزه درآیم...»^۱. سرگرد همایونی عدم موافقت دکتر مصدق را از طریق سروان مختار بانی سعید به سرگرد وکیلی اطلاع می‌دهد و نقشه فرار منتفی می‌شود. به‌رغم این، سازمان افسران با ارائه گزارش‌ها و اسناد و مدارک ارزشمندی مانند «نامه سرهنگ آزموده که حکم اداره قضائی را دریافت کرده بود و جواب داده بود من اطلاعات قضائی ندارم. چند پاکت درسته دیگر که حاوی یک چک و چند سند دیگر و بعضی اطلاعات که از نظر دادگاه برای دکتر مصدق حائز اهمیت بود»^۲ مصدق را یاری نمودند. این اسناد به‌وسیله سرهنگ حبیب‌الله فضل‌اللهی و سرهنگ محمدعلی مبشری که در دادرسی ارتش خدمت کرده و مأمور رسیدگی به پرونده‌های ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند^۳ به

۱. همان، صص ۲۵۰-۲۴۹.

۲. همان.

۳. کیهان، سال سیزدهم، شماره ۳۳۸، چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۳، ص ۱۷. سرهنگ مبشری در جریان دادرسی و محاکمه دکتر مصدق معاون تیمار سرنپ آزموده بوده و به اسناد و مدارک آن پرونده کاملاً دسترسی داشته است. خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۳، شنبه دهم مهرماه ۱۳۳۳، ص ۱۴. سرهنگ فضل‌اللهی در زمره بازپرسان دکتر مصدق بوده است. اطلاعات، سال بیست و هشتم شماره ۸۱۹۵، دوشنبه ۶ مهرماه ۱۳۳۲.

رهبری سازمان افسران عرضه می‌شد که از طریق سرگرد همایونی در اختیار دکتر مصدق قرار می‌گرفت.

عرصه دیگر فعالیت سازمان افسران برای یاری به فعالیت حزب توده، زیرپوشش قرار دادن و مخفی ساختن افرادی بود که از سوی رهبری حزب توده به آنان معرفی می‌شدند. برجسته‌ترین فردی که زیرپوشش یکی از افسران سازمان قرار گرفت دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت دکتر مصدق و نماینده جناح رادیکال نهضت ملی است. وی که پناهگاه و مخفی‌گاهی نداشت پس از چندی با رهبری حزب توده تماس گرفته و خواستار حمایت حزب توده می‌شود. به منظور مخفی ساختن دکتر فاطمی تا تهیه امکانات و مقدمات لازم برای خروج وی از کشور، از سوی سازمان افسران، ستوان دوم داروساز دکتر محمود محسنی مأمور نگهداری وی می‌شود؛ که متأسفانه بر اثر بی‌احتیاطی دکتر فاطمی، مأموران از مخفیگاه وی مطلع شده و وی را دستگیر می‌نمایند.^۱

همچنین رهبری حزب توده از اعضای سازمان افسران به منظور اعتبار بخشیدن به مخفی‌گاه‌های کادرها و رهبران حزب بهره می‌جست و آنان مؤظف بودند که با لباس نظامی در روز روشن به این خانه‌ها رفته و به آنها اعتبار و امنیت دهند. این عمل، در شرایط ترور و اختناق آن زمان عملی خطرناک و مسئله‌آفرین بود. زیرا امکان داشت این قبیل منازل یا مکان‌ها از سوی مأمورین فرمانداری نظامی یا نیروهای انتظامی تحت کنترل و مراقبت باشد و افسرانی که به چنین مکان‌هایی تردد می‌کردند مورد شناسایی قرار گیرند. همچنین احتمال شناسایی این افسران توسط مخفی‌شدگان نیز بسیار بوده که در آینده می‌توانست عواقب جبران‌ناپذیری برای سازمان افسران و حزب توده داشته باشد.

۱. برای اطلاع بیشتر از سرگذشت غم‌انگیز دکتر فاطمی پس از کودتای ۲۸ مرداد و چگونگی پناه آوردن وی به حزب توده رک به: امیر خسروی، نظر از درون به نقش حزب توده ایران،

همچنین برای حفاظت و عادی نشان دادن جشن‌ها و مراسمی که از سوی حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد برگزار می‌شد، از نظامیان توده‌ای (افسران و درجه‌داران) استفاده می‌کردند و آنان موظف به شرکت در چنین مراسمی بودند. خبر بازداشت افرادی که در چنین مراسمی شرکت می‌کردند در روزنامه‌های آن سال‌ها گاه منعکس می‌شد. مثلاً روزنامه اطلاعات نوشت: «دیروز صبح به فرمانداری نظامی اطلاع رسید که عده‌ایی از افراد حزب منحلۀ توده برای برگزاری جشن مهرگان به تپه‌های پس قلعه رفته‌اند. بلافاصله سه نفر از افسران فرمانداری نظامی و عده‌ایی سرباز به محل مزبور رفتند... [از جمله دستگیرشدگان] ستوان یکم پزشکی ایرج، نصرت‌الله فرخزاد استوار نیروی هوایی دستگیر و با کامیون به فرمانداری نظامی تحویل داده شدند.»^۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد، سازمان افسران به با بهره‌گیری از نارضایتی افسران ترقیخواه و طرفدار نهضت ملی به جذب آنان پرداخت و تشکیلات خویش را گسترش داد. در ضمن چند تن از اعضای سازمان مانند سرگرد مختار کاتوزی، سرگرد فاتح، سرهنگ پورنمین، سرهنگ دوم مرتضی خیامی، سرهنگ دوم نقوی و... از فعالیت کناره‌گیری کردند.^۲ به‌رغم توسعه سازمانی و گسترش تشکیلاتی، رهبری حزب توده و سازمان افسران بی‌توجه به تغییر شرایط سیاسی کشور، تحولی در نحوه سازماندهی تشکیلاتی و فعالیت اعضای سازمان نداده و آن را با شرایط ترور و اختناق منطبق نساختند.

در این زمان سازمان افسران به‌جای آنکه به اختفای هر چه بیشتر پردازد و بکوشد نشانه‌هایی که از گذشته نسبت به فعالیت حزب توده در

۱. «جشن مهرگان در پس قلعه»، اطلاعات، سال بیست و هشتم، شماره ۸۲۰۰، شنبه ۱۱ مهرماه ۱۳۳۲، ص ۱۰.

۲. سرمنگ محمدعلی مبشری. اوراق بازجویی جلسه اول، ۱۹ شهریورماه ۱۳۳۳، به‌نقل از خواندنیها. سال پانزدهم، شماره ۱۱، شنبه ۸ آبان ماه ۱۳۳۳، ص ۴۵.

ارتش به دست داده بود را خنثی سازد، به دستور رهبری حزب به انتشار نشریه‌ای ماهیانه پرداخت. این نشریه که با عنوان در اذت و زاندارمیری و شهرداری چه خبر است؟ منتشر می‌شد.^۱ و به توضیح مسائل سیاسی، افشاء فساد، وقایع درون واحدهای نظامی و انتظامی و عملکرد مستشاران نظامی امریکایی در ارتش می‌پرداخت. و اعضاء سازمان مؤظف بوده‌اند این نشریه را به نشانی افسران مورد نظرشان ارسال نمایند یا شب‌ها در منازل آنان بیندازند. در ضمن بی‌توجه به شرایط کشور و عواقب بعدی آن، گاهی تعدادی اعلامیه در گوشه و کنار سربازخانه‌ها و مسکن درجه‌داران قرار می‌دادند.^۲

اکنون رهبری حزب توده ایران می‌کوشید با اقدامات ماجراجویانه و اعمال نسنجیده، بی‌عملی روز ۲۸ مرداد را جبران نماید. در این اقدامات نیز سازمان افسران را دخالت داده یا با رهنمودها و توصیه‌هایی از این دست آنان را به مخاطره می‌انداخت. از جمله اقداماتی که رهبری حزب توده پای سازمان افسران را بدان کشانید، عملیات تصفیه حزب از عناصر نفوذی رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، رکن ۲ ستاد ارتش برای دستیابی هر چه سریع‌تر به رهبران حزب توده و فروپاشی آن، عده‌ای از اعضاء و کارهای حزب توده را به انحاء مختلف به همکاری وادار می‌کرد و آنان مؤظف به شناسایی کادرها و اعضاء، محل‌های تشکیل جلسات و مخفیگاه‌های رهبران و کادرها، چاپخانه می‌شدند. مهم‌ترین شخص در بین این افراد (که نمی‌دانیم به اجبار یا دلخواه همکاری کرده) همان عضو ناشناخته کمیته ایالتی تهران است. رهبری حزب توده برای خنثی ساختن فعالیت این قبیل اشخاص

۱. سرهنگ میثری، اوراق بازجوئی جلسه ۲۳ شهریورماه ۱۳۳۳، به نقل از خواندنیها، سال پانزدهم، شماره ۸ آبان ماه ۱۳۳۳ ص ۳۹.

۲. غلامحسین بقیعی، انگیزه، ص ۲۵۹؛ محمدعلی عمری، دُرد زمانه، ص ۶۰.

تصمیم گرفت «آن عده از اعضای حزب که ثابت شود با پلیس همکاری می‌کنند باید نابود شوند و شعبه کل اطلاعات حزب مأمور اجرای این تصمیم گردید.»^۱ پیرو چنین تصمیمی پرویز نوایی، داریوش غفاری، آقا برار فاطری و محسن صالحی با برنامه‌ریزی خسرو روزبه مسئول شعبه اطلاعات و مشارکت اعضای شعبه اطلاعات و ۶ تن از اعضای سازمان افسران به قتل رسیدند.^۲ اما جای تأمل دارد که به چه علت آن عضو کمیته ایالتی تهران که از سوی افسران رکن ۲ عضو سازمان شناسایی شده بود، ترور نشد. در حالی که افراد یاد شده مسئولیت‌های چندانی نداشته و حوزه شناسایی و عمل آنان محدود بوده، به قتل رسیدند؟ عملکرد آن عضو کمیته ایالتی به گونه‌ای بوده که سرگرد جعفر وکیلی در خلوت زندان به این نتیجه رسید: «این احتمال که در میان مسئولین درجه یک حزبی فردی با رکن ۲ ارتباط داشته باشد متفی نیست. زیرا پس از ۲۸ مرداد در حساس‌ترین مواقع وقتی تصمیمی گرفته می‌شد می‌فهمیدیم که قبلاً دستگاه از آن مطلع شده است در صورتی که موضوع بین چند نفر بیشتر مطرح نشده بود.»^۳ ولی نه در آن زمان و نه حتی سال‌ها بعد نیز اقدامی برای شناسایی آن شخص انجام نشد و به معنایی در تاریخ حزب توده مبدل گردید.

اقدام دیگر سازمان افسران تلاش برای نفوذ به هسته نهضت مقاومت ملی بود که از سوی یاران وفادار دکتر مصدق برای مقابله با کودتا تشکیل شده بود. در این زمینه به‌جز یک نامه درونی سازمان افسران سندی در دست نیست و نمی‌دانیم آیا چنین تلاش و کوششی تداوم داشته و آنان موفق شده‌اند یا خیر. به‌لحاظ اهمیت تاریخی این سند، متن و حواشی آن را عیناً نقل می‌کنیم:

۱. خسرو روزبه، اوراق بازجویی، ص ۱۱۶، به نقل از کمیوزم در ایوان، ص ۵۱۵.
۲. برای اطلاع بیشتر رک به: کمیوزم در ایوان، صص ۵۶۲-۵۴۸.
۳. «نامه سرگرد وکیلی از زندان به همسرش، ۷ آبان ماه ۱۳۳۳» کتاب جمعه، سال اول، شماره ۳۵، بیست و پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، ص ۱۲۶.

«چندی قبل دستور رسیده بود که شخصی با من تماس بگیرد و راجع به ورود من به دسته‌بندیهای؛ من وقت توقف خود را در منزل تعیین و آدرس داده‌ام. تاکنون خبری نشده است. اگر موضوع منتفی شده است اعلام نمائید تا من بیشتر از این، روی آن وقت مقید نباشم. اگر هم باید منتظر باشیم باز هم اعلام دارید. مقداری از آمارهای تهیه شده ارسال گردید، بقیه هم تهیه می‌شود. منتظر وصول تجدید آن هستیم. با سلام. شماره ۲۱/۲۲۲۵ [تاریخ] ۴/۲۹. در پشت نامه، از سوی ستوان یکم منوچهر مختاری کَلپایگانی خطاب به خسرو روزبه نوشته شده: «ر. سعیدی عزیز. این رفیق را کاندید کرده بودید که بتواند در هسته نهضت مقاومت وارد شود. لطفاً جواب مرقوم فرمائید.

با سلام عدیلی»

و در حاشیه این نامه خسرو روزبه خطاب به سروان اخراجی ابوالحسن عباسی می‌نویسد: «جواب داده شد ۵/۱۲»
رفیق جوادی عزیز مگر ۲۲۲۵ همان کسی نیست که از کاندید بودنش به علت اینکه قرار بود کویل شود صرف‌نظر شد؟ اگر چنین است به او پاسخ داده شود والا با او تماس بگیرید. لطفاً مرا نیز مطلع نمائید. ر. سعیدی
۵/۹۰

ضربه‌های وارده

پس از کودتای ۲۸ مرداد، رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی با بهره‌گیری از اخبار و اطلاعات قبلی با جدیت هر چه تمامتر به دستگیری افسران و درجه‌دارانی پرداخت که مورد سوءظن قرار داشته و پایبندی آنان به دولت کودتایی مورد تردید بود. عمده این افسران از اعضای

سازمان افسران حزب توده بودند، که به علل مختلف بازداشت و زندانی شدند:

۱. گروهی از آنان براساس شناسایی‌های قبلی رکن ۲ بازداشت شدند. از این عده می‌توان به سروان هوایی آقاخان پوردولت و ستوان یکم جودی^۱ اشاره نمود.

۲. گروهی به دلیل عملکردشان در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و مقابله با ولگردان و کودتاچیان بازداشت شدند مانند سروان مشرفیان دهکردی و ستوان شجاعیان.

۳. ۳۳ نفر از افسران و درجه‌داران ارتش که براساس گزارش یکی از اعضاء کمیته ایالتی تهران به فرمانداری نظامی بازداشت شده بودند مانند سرگرد رستمی گوران^۲ و سرگرد بهزاد.

۴. و گروهی که در جشن‌ها و مراسم حزب توده به همراه سایر اعضای حزب توده بازداشت شده بودند.

عمدتاً افسران بازداشتی به زندان فلک‌الافلاک خرم آباد اعزام می‌شدند و برخی در پادگان عشرت‌آباد زندانی می‌شدند. در اواخر آبان ماه ۱۳۳۲، هیئتی از سوی ستاد ارتش به منظور رسیدگی به وضعیت «قریب یکصد نفر افسران و افراد نیروی هوایی و ستاد ارتش شهربانی» بازداشتی در فلک‌افلاک به آن جا اعزام گردیده^۳ و با آنکه پس از مدتی

۱. «بازداشت شدگان»، اطلاعات، سال بیست و هشتم، شماره ۱۸۱۶، سه‌شنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۳۲، ص ۱۰.

۲. قابل توجه است که در مطبوعات آن زمان صراحتاً اعلام شد: «چون گزارشهایی به مأمورین رسیده بود که این اشخاص مشغول فعالیت‌های مشکوکی می‌باشند و با دست‌های چپ همکاری می‌کنند، لذا به بازداشت آنها اقدام شد.» اطلاعات، سال بیست و هشتم، شماره ۱۸۱۷، چهارشنبه ۲۵ شهریورماه ۱۳۳۲ ص ۸؛ برای توضیحات سرگرد رستمی گوران پیرامون دستگیرشدنش رک به: امیر خسروی، نظر از درون به نقش حزب توده ایران، صص ۷۷۰-۷۶۲.

۳. خواندنیها، سال ۱۴، شماره ۱۷، شنبه ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۳۲، ص ۲.

عده قابل توجهی از آنان را که مدرک و دلیل جدی بر علیه‌شان وجود نداشت، آزاد نمودند، به مسئولیت مهمی منصوب نکردند.

نخستین ضربه مستقیم، اما محدودی که بر سازمان افسران وارد شد، دستگیری ستوان دوم پیاده هوشنگ سلطانی و اعضای حوزه تحت مسئولیت وی در دانشکده افسری در تیرماه ۱۳۳۳ است. علت این دستگیری‌ها، اعتراف یکی از دانشجویان دانشکده افسری بود که در حوزه تحت مسئولیت ستوان سلطانی عضویت داشت. بر اثر دستگیری سلطانی، شرکت «آبیاب» متعلق به سرهنگ اخراجی نیو و محل کار ستوان سلطانی نیز مورد هجوم فرمانداری نظامی قرار گرفت و عده‌ای از افسران که با این شرکت همکاری داشتند بازداشت گردیدند. این واقعه در مطبوعات حامی کودتا با آب و تاب بسیار به عنوان کشف شبکه جاسوسی مطرح شد و خواستار اعدام آنان شدند.^۱ دستگیری ستوان سلطانی به علت سکوت و پایداری وی در مراحل مختلف بازجویی ابعاد گسترده‌ای نیافت و دستگیرشدگان به عنوان اعضای تشکیلات حزب توده شناخته شدند.

دستگیری سلطانی و حوزه تحت مسئولیت وی، زنگ خطر را برای رهبری حزب توده و سازمان افسران به صدا درآورد، ولی آنان بدون توجه به اهمیت این امر، پایداری سلطانی را ستودند ولی اقدامی در تحویل سازماندهی و شیوه فعالیت تشکیلاتی سازمان افسران به عمل نیاوردند.

چگونگی شناسایی و تلاشی سازمان افسران

ساعت ۹ صبح روز ۲۱ مرداد ۱۳۳۳، سروان اخراجی ابوالحسن عباسی، عضو هیئت اجرایی سازمان افسران حزب توده، در خیابان جمال‌الحق با

۱. محمدعلی عمویی، در زمانه، ص ۸۳ «کشف شبکه جاسوسی»، تهران مصور، شماره ۵۶۷، جمعه ۲۵ تیرماه ۱۳۳۳، صص ۲ و ۳.

بقچه و چمدانی پر از اسناد و مدارک دستگیر می‌شود و به کلانتری ۵ منتقل می‌گردد. در بازرسی بقچه و چمدان وی «تعداد ۱۰۴ جلد کتاب خارجی مربوط به رژیم کمونیسم و ۲ جلد مجله خارجی به زبان روسی و ۸ جلد دفتر سفید و یک دفتر تعلیمات نظامی و چهار عدد نقشه اروپا و آسیا و ۱۰۶ برگ [اعلامیه] جبهه ملی مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت و ۲۶۵ برگ کاغذ مربوط به سرمقاله‌های روزنامه‌های دست چپ و شش بسته روزنامه‌های مردم و ظفر و رزم و یک جلد دفتر یکساله روزنامه مردم و ۱۱ برگ نشریه حزب توده و ۳ برگ گواهینامه و فرمان دانشکده افسری و یک نقشه کاخ سعدآباد و چهار قطعه عکس انفرادی و دسته‌جمعی و ۱۰ برگ گراور خارجی مربوط به تمثال اعلیحضرت همایونی، یک رساله مسائل شطرنج و یک برگ شناسنامه شماره ۸۶۱۲۷۵ سفید و دیگری به شماره ۸۹۷۲ مربوط به یوسف رحمتیان [ابوالحسن عباسی خود را به این نام معرفی کرده بود] و یک پاکت محتوی اوراق و دستورات و نوشته‌جات دستی و علامات مستعار و اسامی افراد حزب توده...»^۱ به دست می‌آید. بلافاصله سرهنگ دوم آذر، رئیس کلانتری ۵ موضوع را به فرمانداری نظامی تهران گزارش می‌دهد. در ضمن ساکنان منزلی که عباسی از آن خارج شده بود، یعنی خلیل و ابراهیم عباسی و احمد روزبه (برادر خسرو روزبه) دستگیر و به کلانتری منتقل می‌شوند. از سوی فرمانداری نظامی، سروان عمید با عده‌ای سرباز به کلانتری ۵ رفته تا دستگیر شدگان را تحویل بگیرد. وی با مشاهده عباسی درمی‌یابد که چه شخص مهمی به دام افتاده و موضوع را بلافاصله به سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران اطلاع می‌دهد. و تیمور بختیار از سرهنگ محسن مبصر رئیس رکن دو خواستار اطلاعاتی پیرامون عباسی می‌شود. محسن مبصر می‌گوید

۱. به نقل از صورت مجلس بازداشت سروان اخوایج ابوالحسن عباسی در کلانتری ۵، ۲۱ مرداد ماه ۱۳۳۳، کتاب سیاه، صص ۱۱-۳۱۰.

«شخص دستگیر شده سروان اخراجی ارتش ابوالحسن عباسی، نزدیکترین دوست مورد اعتماد خسرو روزبه [است] و می‌تواند کلید کشف همه سازمان حزب توده باشد. دستور فرمائید از بازجوئی او در کلاتری خودداری و تحت‌الحفظ با مراقبت همه جانبه به فرمانداری نظامی آورده شود تا ترتیب بهره‌برداری از این عنصر گرانبها و حفاظت از جان وی داده شود.»^۱ عباسی و دیگر دستگیرشدگان به همراه اسناد و مدارک کشف شده به پادگان لشکر زرهی تهران منتقل می‌شوند و تحت بازجوئی و شکنجه قرار می‌گیرند.

هیئت دبیران سازمان افسران، همان روز از طریق راننده جیبی که منتظر عباسی و شاهد دستگیری وی بود، از جریان آگاه می‌شوند و در جلسه‌ای با شرکت دکتر جودت (رابط رهبری حزب توده با هیئت دبیران سازمان افسران) به بررسی مسأله و عواقبی که می‌توانست در پی داشته باشد، می‌پردازند. مشکل عمده‌ای که هیئت دبیران با آن روبه‌رو بود، شناخت گسترده و وسیعی بود که عباسی از سازمان افسران داشت. وی در سال ۱۳۲۲ به تشکیلات نظامیان حزب توده پیوسته و از آن زمان به بعد لحظه‌ایی از سازمان نظامیان و سپس افسران جدا نشده بود. وی در تمام این سال‌ها با تمام وجود در سازماندهی و فعالیت‌های آن مشارکت فعال داشت. و از سال ۱۳۲۵، به علت اخراج شدنش از ارتش به عنوان کادر حرفه‌ای تمام وقت در خدمت سازمان قرار گرفته بود. با توجه به این امر «اعضای هیئت دبیران سازمان نظامی معتقد بودند که اطلاعات او به قدری وسیع است که به هیچ وسیله‌ای نمی‌توان پیشگیری نمود و خطرات ناشی از او را خنثی کرد... [وی] عده زیادی از افراد را با نام و نشان می‌شناخت. (دستکم ۲۰۰ نفر از ۶۰۰ نفر را خوب می‌شناخت) و به علاوه تمام خانه‌های سازمان را، خواه خانه‌هایی که در آنها کار

تشکیلاتی می‌شد، خواه خانه‌هایی که افسران مخفی در آنها زندگی می‌کردند، بلد بود و برای سازمان نظامی غیرمقدور بود که بتواند دو بست نفر را مخفی سازد... هیئت دبیران سازمان نظامی از حل مسئله عاجز بود. فقط کمیته مرکزی حزب توده ایران می‌توانست امکاناتی در اختیار سازمان نظامی بگذارد که این عده را مخفی کنند...^۱.

دستگیری ابوالحسن عباسی و وحشت ناشی از اینکه مبادا سخنی بگوید، هیئت دبیران سازمان را با معایب و مضرات سازماندهی بوروکراتیک تشکیلات افسران مواجه ساخت. در این جلسه سرهنگ مبشری، پیشنهاد یکسری اقدامات پیشگیرانه و از جمله تغییر محل دبیرخانه و بایگانی سازمان افسران در خیابان ۲۱ آذر (که در عین حال مخفیگاه عباسی و محقق‌زاده نیز بود)، را ارائه می‌کند. ولی خسرو روزبه به آنان اطمینان می‌دهد که «عباسی فولاد است و چون کوه مقاومت خواهد کرد». آنان تحت تأثیر سازماندهی بوروکراتیک، در شرایطی که مسأله مرگ و زندگی سازمان افسران در میان بود، به جای آنکه خلاقانه و با سرعت تصمیم گیرند و عمل نمایند، همانند مقاطع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سهل‌انگاری و بی‌ابتکاری حیرت‌آوری با دستگیری عباسی روبه‌رو می‌شوند. خسرو روزبه بعدها مدعی شد که رهبری حزب توده مقصر بوده است که صریحاً به آنان دستور نداده است که به «ابوالحسن عباسی تکیه نکنید»^۲ به‌واقع آنان در تصمیم‌گیری پیرامون چنین نکات بدیهی نیز منتظر دستور رهبری حزب توده بوده‌اند.

در جلسه هیئت دبیران سازمان و دکتر جودت، به‌جای آنکه در گام نخست بلافاصله دبیرخانه و بایگانی سازمان را به محل دیگری منتقل سازند، اسناد و مدارک متعدد و فراوانی را که ضرورتی برای حفظ و

۱. خسرو روزبه اوراق بازپرسی، ص ۲۲۱، به نقل از کمیونیم در ایران، ص ۶۳۴.

۲. همان.

نگهداری آن وجود نداشت، از میان بیرند و باقیمانده آن را به مکان جدید و امنی منتقل ساخته و مخفی سازند، اعضای هیئت دبیران و اجرائیه سازمان را مخفی کنند و موضوع دستگیری عباسی را به اطلاع اعضاء تشکیلات، حداقل در سطح حوزه مسئولین برسانند، منازل را که افسران در آن مخفی شده بودند تغییر دهند، به اعضاء سازمان اعلام کنند خانه‌های خویش را پاکسازی کرده و...، تصمیم گرفتند با حفظ وضع موجود، کلیه اطلاعات و اخباری که پیرامون عباسی بدست می‌آید، نزد خسرو روزبه، معاون (و به واقع مسئول) شعبه اطلاعات متمرکز شود. و در عین حال امکانات حزب توده را برای نجات عباسی به کار اندازند؛ تنها خوشیاورانه منتظر بودند سیدضیاءالدین طباطبائی به خواهش دکتر مرتضی یزدی پا درمیانی کرده و عباسی را از زندان آزاد نماید.^۱ در پایان جلسه، دکتر جودت دو دفترچه رمز سازمان افسران و تشکیلات زنان را از هیئت دبیران تحویل گرفته و با خود می‌برد.

اعضای سازمان افسران در فرمانداری نظامی و رکن ۲ ستاد ارتش، هرگونه اطلاعی یا خبری که از عباسی بدست می‌آوردند، سریعاً به هیئت دبیران سازمان گزارش می‌دادند و موقعیت دشوار عباسی را تشریح می‌کردند. سروان افخمی اردکانی که ناظر بازجوئی و شکنجه عباسی بود به سازمان گزارش دقیق و مشروح وضع عباسی را می‌داد. وی می‌گوید: «عباسی در برابر تازیانه‌های فراوان که هر روز به او زده می‌شد، مچ‌های دست خود را گاز می‌گرفت تا آخ و فریادی از دهانش بیرون نیاید. در زیر تازیانه‌های بیرحمانه، پشت تا کمر و نشیمنگاه او طوری زخم شده بود که نه می‌توانست بنشیند و نه به پشت و پهلو دراز بکشد.»^۲

۱. غ. فروتن، اشاره ما، بی‌جا، بی‌نا، ص ۳۴.

۲. به نقل از بابک امیرخسروی، نظر از درون به نقش حزب توده، ص ۸۴۸ و این در حالی است که پس از گذشت سال‌ها و روشن‌تر شدن بسیاری از رخدادها آنانی که به جای رهبران

به واقع موقعیت دشوار عباسی از آنچه تاکنون گفته شده، بسیار دشوارتر بوده است. زیرا وی می‌بایست در برابر نخستین سؤالاتی که معمولاً از هر فرد دستگیر شده‌ای می‌شود، سکوت می‌کرد. وی حتی نمی‌توانست نشانی محل سکونت خویش را به بازجویان بدهد، زیرا در دبیرخانه سازمان زندگی می‌کرد هیئت دبیران و اجرائیه سازمان با اتکاء به مقاومت عباسی به جای تغییرات لازم در سازماندهی و نحوه فعالیت سازمان و اتخاذ تدابیر پیشگیرانه به فعالیت عادی خویش ادامه داد و حتی از برگزاری جلسات هیئت دبیران در دبیرخانه سازمان، نیز جلوگیری نکرد. چنانکه خسرو روزبه می‌نویسد بی‌عملی و عدم تحرک رهبری حزب توده و هیئت دبیران سازمان به گونه‌ای بود که حتی «شبی که فردای آن افسران دستگیر شدند و خانه‌های خیابان صفی‌علیشاه و خیابان غربی دانشگاه [۲۱ آذر] اشغال شد، من [خسرو روزبه]، سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری و سروان محقق‌زاده در حضور شخص دکتور جودت در

→

آن روز حزب توده آمدند، همچنان برای دفاع از سیاست‌های آن روز رهبری حزب توده و توجیه بی‌عملی آنان مدعی هستند که نه تنها عباسی در موقعیت دشواری نبوده، بلکه شکنجه هم نشده است. معهود ملکی از رهبران فعلی می‌نویسد: «تا آنجا که من می‌دانم عباسی چندین شکنجه نشده است ... نگیانان زندان غالباً از اعضای سازمان افسران بودند و حزب را در جریان قرار می‌دادند و طبعاً اگر وضع عباسی سخت و نگرانی‌آور بود حزب به تکلیف خود عمل می‌کرد [۱۹] از جمله نگیانان، سروان پولاد دژ بود که مرتب رهبری حزب را در جریان وضع عباسی قرار می‌داد. رهبری حزب از عباسی که در زندان بود می‌خواست اگر مله‌ای هست یا شکنجه و فشاری در کار است و دشواری‌هایی وجود دارد بگوید تا حزب به تکلیف خود عمل کند. او همیشه می‌گفت که چیزی نیست.» به نقل از صادق انصاری زندگی من پایه‌های...، ص ۳۵۳. سپید محسن مبشر هم با ملکی هم عقیده است و می‌نویسد: «عباسی گذشته از اینکه زیر شکنجه‌های شدید قرار نگرفته بود که در خانه [علی اصغر] زمانی خیلی راحت‌تر از مخفیگاهی که در آنجا بوده نگهداری می‌شد، هر شب مشروب را که به آن اعتماد داشت با غذاهای خانگی می‌خورده و چند بار هم دیدم با زمانی تخته نرد بازی می‌کند.» پژوهش، ص ۳۱۶.

خانه [واقع در خیابان] غربی دانشگاه که محل کار شعبه تشکیلات [دبیرخانه سازمان] بود جلسه داشتیم و این جلسه تا ساعت ۱۲ [شب] نیز ادامه داشت...^۱ و این امر در حالی بود که «به دستور کمیته مرکزی هرکس گرفتار می‌شود، [بایستی] لااقل ۴۸ ساعت از بروز هر مطلبی خودداری کند و در این مدت تشکیلات می‌بایستی اطلاعات او را خنثی کرده باشد. یعنی اگر مخفیگاهی می‌داند در این مدت آن مخفیگاه از میان برود و افراد و اشیاء داخل آن تغییر جا بدهند.»^۲ در حالیکه عباسی ۱۲ روز مقاومت کرد. یعنی ۶ برابر مدت زمانی که طبق دستور حزبی می‌بایست مقاومت می‌کرد. اما رهبری سازمان و حزب توده از این فرصت طلایی که عباسی با پوست و گوشت خویش ایجاد می‌کرد نه تنها بهره‌ای نبرد بلکه دفترچه‌های رمز را به هیئت دبیران سازمان بازپس داده و به همان دبیرخانه بازگرداندند. مسعود ملکی درباره علت بازگرداندن دفترچه‌های رمز مدعی است: «چند روز که از بازداشت عباسی می‌گذشت، رهبری حزب و ستاد [؟] سازمان افسری مطمئن شدند که دیگر از ناحیه او خطری نیست و مأموران زندان با او برخوردی عادی و احترام‌آمیز دارند، با چنین اطمینان خاطری بود که اسناد و دفاتر را بازگرداند.»^۳

در مورد برخورد عادی بازجویان فرمانداری نظامی گزارش سروان افخمی اردکانی که در بالا آمد، روشن‌گر است و در مورد «برخورد احترام‌آمیز» آنان با عباسی، خاطرات منوچهر کی‌مرام، گواهی ارزشمندی است. کی‌مرام می‌نویسد: «یکی از رفقا که هنگام بازجویی عباسی در یادگان زرهی بازداشت بود موقعی که به توالی پادگان می‌رفته، از داخل

۱. خسرو روزبه، اوراق بازپرسی، به نقل از کمونیزم در ایران، صص ۶۳۵-۶۳۴.

۲. کمونیزم در ایران، ص ۶۳۵.

۳. صادقی انصاری، زندگی من پایه‌های...، ص ۳۳۵.

یکی از توالت‌ها که در آن قفل بوده صدای التماس مردی را می‌شنود که می‌گوید «یک تیغ صورت‌تراشی به من برسانید... مدتی بعد فاش شد که آن صدا به ابوالحسن عباسی تعلق داشته و برای اینکه مبادا زیر شکنجه مقاومتش را از دست بدهد قصد خودکشی داشته»^۱ است. علت اصلی و شاید یگانه علت بازگرداندن دفترچه‌های رمز به دبیرخانه سازمان را می‌بایست در شیوه سازماندهی تشکیلات و نحوه ارتباط رهبری و اعضاء سازمان افسران جست‌وجو نمود. برای تماس با هر یک از اعضاء یا فهمیدن اینکه گزارش یا خبر ارسالی از جانب چه کسی است، یا تعیین مأموریت برای اعضاء و... رهبری سازمان می‌بایستی از محل استقرار آن شخص در تشکیلات و شماره عضویت وی و حوزه‌ای که در آن قرار داشت، مطلع می‌شد و دفترچه‌های رمز راهگشا و کلید این امر بود. این نحوه سازماندهی در طول چند سال و به‌ویژه در دورانی که احمد قاسمی رابط سازمان افسران با کمیته مرکزی حزب توده بود به میراث مانده و تغییر دادن آن در زمان کوتاه امکان‌پذیر نبود و البته بدیلی هم برای تغییر آن نداشتند.^۲ عدم دسترسی به دفترچه‌های رمز به معنای تعطیل ساختن سازمان افسران بود. و این دلیل اصلی بازگرداندن دفترچه‌ها به دبیرخانه سازمان است.

عباسی و حشیشانه شکنجه می‌شد و تاب می‌آورد و بازجویان فرمانداری نظامی درمانده از به زبان آوردن وی بودند. روز ۲۶ مردادماه

۱. منوچهر کی‌سرام، رفتای بالا، (تهران، شایر، ۱۳۷۴)، ص ۴۶۹.

۲. آرداشس آوانسیان در مورد بوروکراسی سازمان افسران می‌نویسد: «به خاطر دارم روزی بعد از پلنوم چهارم {۱۳۳۶} با قاسمی بحث کرده و به او می‌فتم که در سازمان ارتش آمار نوشتن و اسم افراد را روی کاغذ آوردن کار بسیار غلط و خطرناکی بوده است. این آدم از خود راضی به جای این که از شهدای افسر ما خجالت بکشد و وجدانش ناراحت باشد، سخت برآشف و شروع کرد به من حمله کردن که ما کار صحیحی کردیم که در دفاتر نظم و ترتیب دادیم و اسامی افسران اعضاء حزب توده را لیت کردیم.» خاطرات، ص ۴۳۱.

تیمور بختیار در ملاقات با شاه از مقاومت و سکوت عباسی گزارش می‌دهد. شاه دستور می‌دهد «یا حرف بزند یا بمیرد». سروان عمید به سرتیپ بختیار پیشنهاد می‌کند «عباسی را در اختیار من بگذارید تا ظرف ۲۴ ساعت از او اعتراف بگیرم». بختیار موافقت می‌کند.^۱ و عباسی را به خانه علی‌اصغر زمانی از معروف‌ترین شکنجه‌گران دهه ۱۳۳۰ منتقل می‌کنند. سروان افخمی اردکانی سریعاً موضوع را از طریق سرهنگ جمشیدی به اطلاع هیئت دبیران می‌رساند و در نتیجه «این طرح به میان آمد که شبانه به آن خانه حمله شود بلکه بتوان عباسی را نجات داد.» گویا این طرح با مخالفت دکتر یزدی روبه‌رو شده که مدعی بوده «زندگی ۴۰ نفر را به خاطر نجات یا معدوم کردن یک نفر به خطر نیندازید.»^۲ به هر حال حمله‌ای به خانه زمانی انجام نمی‌شود و از هنگام انتقال عباسی به منزل زمانی رهبری سازمان از موقعیت و شرایط عباسی بی‌خبر می‌ماند. به‌رغم این باز هم اقدام پیشگیرانه‌ای انجام نمی‌شود.

در آخرین ساعات شب دوم شهریورماه ۱۳۳۳ ابوالحسن عباسی پس از آنکه دوازده شبانه‌روز دشوارترین شکنجه‌ها را تاب آورده بوده، تاب مقاومت را از دست می‌دهد و به سخن می‌آید. و برخلاف آنچه تاکنون گفته شده عباسی تنها نشانی دبیرخانه سازمان و مخفیگاه ستوان یکم منوچهر مختاری و ستوان سوم نصیری و اسامی هیئت اجرائیه سازمان را در اختیار شکنجه‌گران خویش قرار می‌دهد.^۳ به شهادت محسن مبصر،

۱. بابک امیرخسروی، نظر از درون به نقش حزب توده، ص ۱۸۴۸. غ. فروتن. اضافه ما، ص ۳۴. فروتن به اشتباه می‌نویسد که عباسی را به خانه سروان عمید بردند.

۲. فروتن. اضافه ما، صص ۳۴-۳۵.

۳. سعود ملکی روایت دیگری برای اعتراف عباسی دارد: «روزی گویا روز دهم بازداشت عباسی به او اطلاع می‌دهند که تیمار بختیار، فرماندار نظامی تهران وی را احضار کرده و می‌خواهد با او ملاقات کند. عباسی به دفتر بختیار می‌رود. هیچکس از چگونگی ملاقات و

عباسی از همان روزهای نخستین دستگیری‌اش به رغم تمامی فشارها و شکنجه‌ها، اطلاعاتی که بیان می‌کرد «کهنه و سوخته و غیرقابل استفاده بود، او با مهارت کوشش می‌کرد، معلوماتی را به ما بدهد که خود می‌دانستیم.»^۱ در شب دوم شهریور، اگر عباسی آن نشانی‌ها و اسامی را بیان کرد، به احتمال زیاد به این دلیل بود که هیچگاه فکر نمی‌کرد که پس از ۱۲ روز که از دستگیری و شکنجه وی می‌گذرد همه چیز سر جای خود باشد و تغییری در محل دیرخانه و مخفیگاه‌های سازمان داده نشده و اعضای هیئت دیران و اجرائیه مخفی نشده باشند. به واقع عباسی خیانت نکرده یا ضعف نشان نداده بود، افسانه خیانت عباسی ثمره تلاش رهبری حزب توده برای پوشاندن بی‌عملی و ضعف خویش بوده است. موضع عباسی را می‌توان از گزارش محسن مبصر دریافت که می‌نویسد: «روز بعد به خانه زمانی رفتم و دفترچه‌ای را که همراه داشتم به عباسی نشان دادم. او خیلی متوحش و پریشان شد و در آغاز از شناختن آن اظهار بی‌اطلاعی کرد.»^۲ به عبارت دیگر عباسی انتظار نداشت که مأمورین از محل‌هایی که نشانی آن را داده بود چیزی به دست آورند. احتمالاً اگر عباسی در آن سال‌ها اعدام می‌شد، اکنون به گونه دیگری از وی یاد می‌شد و خیانتی به وی نسبت نمی‌دادند.

روز سوم شهریورماه ۱۳۳۳، سرهنگ ژاندارمری عزت‌الله سیامک، سرهنگ دوم توپخانه سرهنگ محمدعلی مبشری و سرگرد پیاده جعفر وکیلی در محل‌های خدمتشان دستگیر می‌شوند و همزمان دو اکیپ

→

مضمون بختیار با عباسی خبری نیاورد. آنچه مسلم است بر اثر همین دیدار بود که حتی قبل از کشف سازمان افسری حزب، دستگیری‌ها با شتاب هر چه تهاجم‌تر آغاز شد.» صادق

انصاری، زندگی من پایه‌های...، ص ۳۵۳.

۱. محسن مبصر، پژوهش، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۲۶.

عملیاتی فرمانداری نظامی و رکن ۲ ستاد ارتش مأمور بازرسی و دستگیری ساکنان دبیرخانه سازمان افسران در خیابان ۲۱ آذر و مخفیگاه ستوان منوچهر مختاری گلپایگانی و ستوان سوم اسدالله نصیری در خیابان خانقاه صفی‌علیشاه (خانه مرتضی کیوان) می‌شوند.

گروه اول به سرپرستی سرگرد علی زیبایی (از تجسس رکن ۲ ستاد ارتش) و شامل سروان محمد پولاد دژ از تجسس رکن ۲ و عضو سازمان افسران، یک افسر فرمانداری نظامی، عده‌ای سرباز و یک نفر راننده به سوی خانه مرتضی کیوان به حرکت درمی‌آیند. سروان پولاد دژ، وقتی از مقصد گروه آگاه می‌شود به سرکرد زیبایی می‌گوید «من این خانه را می‌شناسم و شما را راهنمایی خواهم کرد.»^۱ پولاد دژ برای آگاه ساختن مختاری و نصیری و دیگر ساکنان آن خانه، با سروصدا به خانه مجاور یورش می‌برد. بدینسان مختاری و نصیری آگاه شده و با مقداری از اسناد و مدارک موجود در آن خانه و به یاری پوران سلطانی (همسر مرتضی کیوان) از مهلکه می‌گریزند. سرگرد زیبایی و گروهش پس از مدتی که متوجه اشتباه پولاد دژ می‌شوند، به خانه مرتضی کیوان می‌آیند و پس از بازرسی و به دست آوردن کارت‌های عضویت مرتضی کیوان و همسرش در حزب توده، آن دو را با «اختر» همسر منوچهر مختاری و فاطمه خواهر مرتضی کیوان بازداشت نموده و به فرمانداری نظامی می‌برند که در اینجا نیز به یاری سروان پولاد دژ، «اختر» همسر منوچهر مختاری آزاد می‌شود.^۲

گروه دوم به سرپرستی سروان توپخانه عمید و شامل علی اصغر زمانی از تجسس رکن ۲ ستاد ارتش، یک نفر افسر فرمانداری نظامی و

۱. همان، ص ۳۱۸.

۲. برای اطلاع بیشتر رک به خاطرات تنها شاهد باقی مانده از این واقعه: پوران سلطانی، «مردی که شب به سلام آفتاب رفت»، دنیا، دوره چهارم، سال اول، شماره سوم، صص ۷۸-۷۶.

عده‌ای سرباز و یک نفر راننده در ساعت ۱۲ روز سوم شهریورماه دبیرخانه سازمان (منزل سروان اکبر دادخواه) را محاصره کرده و به آرامی وارد خانه شده و ابتدا سروان اکبر دادخواه را در راهرو طبقه اول دستگیر می‌نمایند. آنگاه به طبقه فوقانی ساختمان رفته و سروان محقق‌زاده را در حالی که پشت میز نشسته و مشغول مطالعه و بررسی گزارش‌های اعضاء بود، دستگیر می‌نمایند. و در حالی که گروه عملیاتی مشغول بازرسی منزل و جمع‌آوری اسناد و مدارک موجود بودند، ستوان مختاری و ستوان نصیری از همه جا بی‌خبر به آنجا می‌آیند و دستگیر می‌شوند.^۱

دستگیرشدگان به همراه کوهی از اسناد و مدارک به فرمانداری نظامی منتقل و سپس دستگیرشدگان را به لشکر زرهی منتقل می‌سازند. و اسناد و مدارک به دست آمده در اختیار سرهنگ امجدی، سرهنگ مبصر، سرگرد زیبایی، سروان عمید، سروان پولاددژ و سروان افخمی اردکانی قرار می‌گیرد تا با بررسی و استخراج اطلاعات آن به فعالیت افسران و احیاناً اسامی آنان دست یابند. در گام نخست اسامی عده‌ای (حدود ۳۰ نفر) از افسران که سروان محقق‌زاده قبل از دستگیری از رمز خارج ساخته بود، به دست مأمورین فرمانداری نظامی می‌افتد و آنان را بازداشت می‌نمایند و سپس به تلاش برای کشف رمز دفترچه‌های اسامی اعضاء سازمان می‌پردازند که به نتیجه‌ای نمی‌رسد. سروان پولاد دژ که مسئولیت رسیدگی به پاره‌ای از اسناد را برعهده داشت به سروان افخمی اردکانی افسر کشف رمز رکن ۲ و فرمانداری نظامی، پیشنهاد می‌کند دفترچه‌های رمز را بردارند و بگریزند. سروان افخمی که نمی‌دانست سروان پولاد دژ نیز عضو سازمان افسران است نه تنها به‌وی اعتماد نمی‌کند بلافاصله موضوع را به سرتیپ بختیار گزارش می‌دهد. و پولاددژ با زرنگی به

۱. به نقل از گزارش بازرسی خانه سروان اکبر دادخواه، ۳ شهریورماه ۱۳۳۳، کتاب سیاه،

بختیار می‌گوید مشکوک بودم، خوشبختانه روسفید از آب درآمد. بعد از آن فولاد دژ مدارکی که در اختیارش بود برداشته و می‌گریزد.

کشف دبیرخانه سازمان و دستگیری اعضای هیئت دبیران و اجرائیه (به استثنای خسرو روزبه)، بازجویان رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی را به تکاپو برای دست‌یابی به اعضای سازمان و فروپاشی آن را برانگیخت؛ و حمام خرابه لشکر زرهی به میعادگاه شکنجه‌گران و رهبران و اعضای سازمان افسران مبدل شد. بازجویان در اعمال خویش محدودیتی نداشتند و فارغ‌البال از هرگونه مجازات و توبیخی، برای باز کردن دهان افسران به هر عملی متوسل می‌شدند. سرگرد جعفر وکیلی در این باره می‌نویسد: «اعضاء را در صورت انکار شکنجه می‌دهند، شلاق و دستبند قیانی می‌زنند،... را می‌کشند، ناخن‌هایشان را از ته بیرون می‌آورند.»^۱ ...
 مرا با شلاق سیمی در چند بار طوری زدند که ده روز بستری می‌شوم.»^۲
 سرهنگ محمدعلی مبشری (ابداع‌کننده رمز مثلثاتی) و سروان اسماعیل محقق‌زاده (که مسئولیت کشف رمز و دبیرخانه را برعهده داشت) بیش از دیگران مورد اذیت و آزار قرار داشتند. سپهبد محسن مبصر بازجوی این دو تن در مورد واکنش آنان می‌نویسد: «... دو نفر نامبرده و به‌ویژه اسماعیل محقق [زاده] دوانی چنان پایداری و استحکام و شخصیت والا از خود نشان داد که بی‌اختیار احترام و ستایش همه را جلب می‌کرد.»^۳
 سرهنگ مبشری از بیم آنکه تاب مقاومت را از دست دهد با قطع رگ دست راست خویش خودکشی می‌کند، اما موفق نمی‌شود و به بیمارستان شماره ۱ ارتش منتقل شده و نجاتش می‌دهند. در نهایت سرهنگ مبشری پس از مقاومتی طولانی، دشوار و طاقت‌فرسا کلید کشف رمز را در اختیار

۱. نامه سرگرد جعفر وکیلی به همسرش، ۴ آبان ماه ۱۳۳۳، کتاب جمعه، شماره ۳۵، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. محسن مبصر، پژوهش، ص ۳۲۳.

بازجویان رکن ۲ و فرمانداری نظامی قرار می‌دهد و با کشف تدریجی رمز، دستگیری‌های گسترده اعضاء سازمان افسران حزب توده در تهران و دیگر شهرها آغاز می‌شود.

در زمانی که اعضاء هیئت‌های دبیران و اجرائیه افسران دستگیر شده و در زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار داشتند و هر لحظه امکان آن وجود داشت که تاب مقاومت را از دست بدهند و به سخن درآیند، رهبری حزب توده باز هم دچار بی‌عملی و عدم تحرک شد. آنان بجای آنکه افسران بازداشت نشده را مخفی کنند و در صورت امکان از کشور خارج سازند، به گفته آوانسیان «تئوریهای تراشیده و درست کرده بودند، از قبیل: «هر چه عده زیادی افسر زندانی بشود آنقدر خطر اعدام کمتر می‌شود. شرکای جرم زیاد می‌شدند، پس اعدام نمی‌شدند.» و در کمال بی‌مسئولیتی در برابر افسرانی که از آنان «... سؤال می‌کردند که چه کار باید بکنیم؟ جواب می‌داده‌اند که بروید سرکارتان و اگر گرفتار شدید مانعی ندارد.»^۱ و بسیاری از افسران در کمال توپیدی به دستور رهبری حزب توده گردن نهادند و به‌رغم آگاهی از سرنوشتی که در انتظارشان بود، هر روز به سرکار خود می‌رفتند و با کشف تدریجی اسامی شان دستگیر می‌شدند.^۲ تا نیمه نخست مهرماه ۱۳۳۳، کلیه اعضاء سازمان افسران، به استثنای تنی چند که به ابتکار خودشان مخفی شدند، در

۱. خاطرات آوانسیان، ص ۴۲۲ و ۴۲۴.

۲. برای آگاهی از شرایط و موقعیت افسران عضو سازمان افسران حزب توده و موضع رهبری حزب و همچنین نحوه بازجویی‌ها و شکنجه‌ها رک به سروان غلامعباس فروتن، افسانده‌ما؛ سرگرد جواد بهرامی از اعضاء سازمان افسران که در هنگام دستگیری‌ها به همراه خانواده‌اش به نیاوند رفته بود، پس از بازگشت به تهران و آگاهی از دستگیری‌ها و بی‌عملی رهبری حزب توده، در روز ۲۱ شهریورماه با یک کلوله به زندگی خویش پایان داد. در وصیت نامه بیجا مانده از وی آمده: «... خودم به میل خود انتحار کردم. برای سروان بیات و سرگرد موسی خطیلی ناراحتم...» «دیشب یک افسر خودکشی کرد»، کیان، سال سیزدهم، شماره ۲۲، دوشنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۷.

سراسر کشور دستگیر و پس از بازجویی مقدماتی به تهران اعزام گردیدند. بدین ترتیب سازمان افسران حزب توده ایران متلاشی شد. دستگیری عده کثیری از افسران که با شایعات فراوانی همراه شده بود، سؤالات متعددی را در افکار عمومی کشور پدید آورده و با افشاگری خانواده زندانیان پیرامون نحوه رفتار و شکنجه آنان درآمیخته شده بود. فرمانداری نظامی تهران برای نشان دادن قدرت و توانایی خویش و همچنین توضیح علل دستگیری افسران و تحریک افکار عمومی، اعلامیه زیر را منتشر ساخت:

«اعلامیه شماره ۸۲ فرمانداری نظامی شهرستان تهران:

از مدتها پیش استنباط شده بود که عوامل حزب توده در داخل قوای انتظامی رخنه نموده و برای کسب اطلاع و خنثی نمودن اقدامات قوای انتظامی و همچنین به منظور اختلال در صفوف ارتش، ژاندارمری، شهرداری و ایجاد تشنج و ناراضی بین افسران اقدامات مزورانه دامنه‌داری به عمل می‌آوردند و روزبه‌روز نفوذ عوامل مخفی آنها در داخل سازمانهای انتظامی کشور روبه‌توسعه و شبکه جاسوسی آنها روبه‌تکامل و تقویت می‌رفت. این موضوع از درج بعضی اطلاعات محرمانه مربوط به سازمانهای انتظامی در روزنامه‌ها و اعلامیه‌های حزب منحل شده کاملاً روشن و یقین حاصل شده بود که عوامل آنها توانسته‌اند عده‌ای از افسران ضعیف و سست عنصر را اغفال و آنها را آلت دست و وسیله انجام اعمال خیانت‌کارانه خود قرار داده و ادار به جاسوسی در داخل ارتش، شهرداری، ژاندارمری به نفع خود بنمایند. برای قطع این نفوذ شوم و برای تصفیه سازمانهای انتظامی از عناصر فرومایه و خائن و برای بیرون راندن جاسوسان از داخل صفوف ارتش و ژاندارمری و شهرداری، ماموران مخفی و مخصوص بالاخره موفق شدند که سازمان مخفی آنها را کشف کرده و چند نفر از افسران خیانتکار که خود را در

اختیار خائنین گذارده و جاسوسی می‌کردند با مدارک لازم دستگیر کنند... اکنون کلید افسرانی که عضو سازمان نظامی حزب توده بوده‌اند و در داخل ارتش شهربانی، ژاندارمری به نفع آنها و تحت رهبری عوامل حزب منحل شده توده فعالیت و جاسوسی می‌کردند شناخته و بازداشت گردیده‌اند... اکنون فرمانداری نظامی می‌تواند به اطلاع هم‌میهنان برساند که با دستگیری این عده از افسران که ناخلفی و ناجوانمردی را به حد اعلاء رسانیده و طبق مدارک متقن به نفع دیگران و به ضرر کشور جاسوسی می‌کرده‌اند، ریشه نفوذ حزب منحل شده توده در داخل سازمانهای انتظامی قطع و جاسوسهای فرومایه آنها از صفوف این سازمان‌ها بیرون رانده شده‌اند... مقدمات محاکمه دستگیرشدگان کاملاً آماده و خائنین طبق قانون به سزای اعمال و خیانت‌های خود خواهند رسید.

فرمانداری نظامی شهرستان تهران - سرتیپ بختیار^۱ و روزنامه‌های طرفدار دولت نیز با به راه‌انداختن کارزار تبلیغاتی گسترده، کوشیدند هم‌مردی‌هایی را که در سطح جامعه با افسران و خانواده‌های آنان پدید آمده بود خنثی سازند و افکار عمومی را بر علیه آنان برانگیزند. روزنامه کیهان نوشت: «افسران عضو سازمان نظامی حزب توده می‌خواستند نخست‌وزیر، آیت‌الله بهبهانی، جمال امامی، سرلشکر باتمانقلیچ و عده دیگری را در یک روز به قتل برسانند.»^۲ همچنین با بهره‌گیری از هیاهوی پدید آمده از دستگیری افسران توده‌ایی، کوشیدند به نفع قرارداد نفت با کنسرسیوم از آن بهره‌برداری نمایند. آنان نوشتند: «باند خرابکاران توده‌ایی قصد داشته است در مهرماه یعنی موقع تسلیم قرارداد نفت به مجلس شورای ملی نقشه‌های خود را عملی سازد. زیرا طبق اظهار نظر یک منبع موثق، قرارداد نفت چون به ضرر یکی از دول

۱. کیهان، سال سیزدهم، شماره ۳۳۷۶، شنبه ۲۰ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۲.

۲. کیهان، سال سیزدهم، شماره ۳۳۷۸، دوشنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۱.

خارجی است، این باند قصد اجرای نقشه‌های خارجیان را داشته است.^۱ رهبری حزب توده نیز در مقابله با کارزار تبلیغاتی رژیم کودتایی، دست به واکنش زده و طی بخشنامه‌ای از اعضای حزبی خواست:

«درباره شکنجه‌های قرون وسطی که به افسران شرافتمند در فرمانداری نظامی داده می‌شود با مردم صحبت کنید و حمایت آنها را نسبت به توقیف‌شدگان برانگیزید. این افسران بی‌گناه هستند، این حقیقت را توضیح دهید که به دستور امپریالیست‌ها دستگیر شده‌اند» و به افسران رهنمود می‌دادند: «افسران جزء کادر حزب که هنگام شروع دستگیری در محل خدمت خود نبوده‌اند به محل خدمت مراجعه نکنند و منتظر دستور ثانوی باشند.» و برای جلوگیری از اعتراض اعضای حیرت‌زده و خشمگین حزب توده نسبت به رهبری حزب دستور می‌داد: «در حوزه‌های حزبی راجع به دستگیری افسران بحث نشود و فقط دستورات مربوط به بی‌گناهی آنان مطرح گردد...»^۲

روزنامه رزم ارگان کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب توده، به کارزار تبلیغاتی بر علیه دولت دامن زده، نوشت: «جوانان! به دفاع از افسرانی که تنها جرم آنان میهن‌پرستی است برخیزید. دستگاه جاسوسی شاه، رکن دوم ستاد ارتش و دارودسته بختیار برای گرفتن «اقرار»، افسران توقیف شده را در باغ مهران و لشکر ۲ زرهی تحت حیوانی‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند...»^۳ و خواستار مقابله گسترده با کودتاگران شدند.

اما شاه و دولت زاهدی بدون توجه به این قبیل تبلیغات و افشاگری‌ها، در شرایطی که برای به تصویب رساندن قرارداد نفت با کنسرسیوم

۱. «اطلاعات جدیدی درباره توقیف افسران عضو سازمان نظامی»، کیهان، سال سیزدهم، شماره ۱۳۳۷، یکشنبه، ۲۱ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۸.

۲. روزنامه کیهان، سال سیزدهم، شماره ۱۳۳۸، چهارشنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۲.

۳. روزنامه رزم، شماره ۲۲۳، چهارشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۳۳، ص ۱.

(امینی - پیچ) در مجلس شورا خود را آماده می‌کردند، برای به نمایش گذاردن استحکام حاکمیت خویش و ایجاد محیط رعب و وحشت، دادگاه‌های فوق‌العاده نظامی را برپا ساختند. دادگاه‌های افسران با حفظ ظاهر و رعایت کامل تشریفات قانونی از روز دوشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۳۳ پشت درهای بسته کار خویش را آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۴، گروه گروه افسران را محاکمه کرده و به صدور حکم پرداخت. در این دادگاه‌ها افسران نه تنها حق اعتراض یا رد صلاحیت دادگاه را نداشتند، که حتی از سوی رئیس دادگاه، قضات و وکلای مدافع مورد توهین و تحقیر و بازجوئی قرار می‌گرفتند. منطبق دادگاه‌های فوق‌العاده نظامی چنین بود «همین‌که افسری وارد حزب و سیاست بشود، به فرمانده و شاهنشاه خودش خیانت کرده و مستوجب اعدام است.»^۱ حاصل این دادگاه‌های نظامی چنین است:

۲۷ نفر محکوم به اعدام، که در چهار گروه به شرح زیر اعدام شدند:

گروه اول شامل: سرهنگ عزت‌الله سیامک، سرهنگ محمدعلی مبشری، سرهنگ نعمت‌الله عزیزی نمینی، سرگرد هوشنگ وزیریان، سرگرد نصرالله عطارد، سروان محمدعلی واعظ قائمی، سروان نظام‌الدین مدنی، سروان نورالله شفا، ستوان یکم عباس افراخته و غیرنظامی مهندس مرتضی کیوان در روز ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ تیرباران شدند.

گروه دوم شامل: سرگرد محمدرضا بهنیا، سروانها: مصطفی بیاتی، حسین کلالی، منصور کلهری، احمد مهدیان و سرگرد غلامحسین محبی، که در روز ۸ آبان‌ماه ۱۳۳۳ تیرباران شدند.

گروه سوم شامل: سرهنگ محمدجلالی، سرهنگ کاظم جمشیدی، سرهنگ امیرافشار بکشلو، سرگرد جعفر وکیلی ستوان یکم محمدباقر واله که در روز ۱۷ آبان‌ماه ۱۳۳۳ تیرباران شدند.

۱. غلامحسین بشیمی، انگیزه ص ۳۲۵.

و گروه چهارم شامل: سرگرد ارسطو سروشیان، سرگرد رحیم بهزاد، سروان اسماعیل محققزاده دوانی، ستوان یکم حسین مرزوان^۱، ستوان یکم منوچهر مختاری گلپایگانی و ستوان سوم اسدالله نصیری که در روز ۲۶ مردادماه ۱۳۳۴ تیرباران شدند.

۵۰ نفر افسر و دو نفر غیرنظامی محکوم به اعدام شدند که بر اثر اعتراضات جهانی و داخلی با یک درجه تخفیف به زندان ابد محکوم شدند، ۸۹ نفر افسر و ۳ نفر غیرنظامی محکوم به زندان ابد با کار، ۱۱۹ نفر از افسران محکوم به ۱۵ سال زندان مجرد با کار، ۷۹ نفر محکوم به ۱۰ سال زندان مجرد، ۷ نفر به ۸ سال زندان مجرد، ۵ نفر به ۷ سال زندان مجرد، ۳۸ نفر به ۵ سال زندان مجرد، ۳۶ نفر به ۳ سال زندان مجرد و سه نفر به ۱۸ ماه زندان محکوم شدند. و تنها ۳۷ نفر از اعضای سازمان افسران جان سالم بدر برده و به تدریج از کشور خارج شدند. کشف و تلاش سازمان افسران، پیامدهای جریان ناپذیری برای حزب توده به بار آورد. در پی این رویداد، چاپخانه بزرگ مخفی و انبار مهمات و نارنجک‌های ساخت حزب در داوودیه کشف و به دست مأمورین نظامی افتاد؛ دستگیری‌ها شتاب گرفت و فعالیت حزب توده روزبه‌روز محدودتر شد، افراد و سازمان‌ها و ارگان‌های حزبی یکی پس از دیگری کشف شده و در کمتر از سه سال، تشکیلات حزب توده در داخل کشور فروپاشید و آخرین بازمانده سازمان افسران، خسرو روزبه، در ۱۵ تیرماه ۱۳۳۶ دستگیر و در ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ اعدام شد و فعالیتهای حزب توده نیز مدت کوتاهی پس از دستگیری روزبه خاتمه یافت.

۱. سروان مرزوان، در سال ۱۳۳۰ در جریان کشف دبیرخانه سازمان افسران به همراه ستوان یکم‌ها، خسرو پوریا و محمد عنبریار بازداشت شده و در آبان ماه ۱۳۳۲ محاکمه و به زندان محکوم شده بودند، پس از کشف سازمان افسران، این سه نفر را از تبعیدگاه خارک بازگردانده و مجدداً محاکمه نمودند که براساس رای دادگاه، مرزوان به اعدام محکوم گردید که حکم به اجرا درآمد.

عوامل فروپاشی

از شهریور ۱۳۳۳ تاکنون این پرسش مطرح بوده است که آیا فروپاشی سازمان افسران اجتناب‌ناپذیر بوده است یا خیر؟ پرسشی که چه به عنوان یک بحث مجرد و چه در ارتباط با علل شکست‌های حزب توده در دهه ۱۳۲۰ و دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت همواره مطرح بوده است و از جوانب امر چنین برمی‌آید تا زمانی هم که ساز و کار حاکم بر حزب توده و مجموعه سازمانهای وابسته به آن به گونه‌ای مشروح بررسی نشود، می‌تواند همچنان مطرح باشد. در اینجا برای طرح بحثی کوتاه درباره پرسش بالا به اعتبار آنچه در فصلهای قبل آمد به بررسی ساز و کار ارتباط با سازمان افسران با حزب توده می‌پردازیم.

چنانکه آمد در شهریور ۱۳۲۰، در پی ورود نیروهای متفقین به ایران تحول چشمگیری در شیوه مشارکت اجتماعی و اعمال قدرت سیاسی در کشور پدید آمد: قانون اساسی مشروطیت بار دیگر احیا شد و مجلس شورای ملی استقلال و جایگاه خود را در حیات سیاسی - اجتماعی کشور بدست آورد، احزاب سیاسی، روزنامه‌های آزاد، اتحادیه‌های کارگری و... فعالیت خویش را آغاز کردند. در چنین شرایطی افسران نیروهای نظامی و انتظامی همانند دیگر بخش‌ها و اقشار جامعه ایران در جهت مشارکت در حیات سیاسی - اجتماعی فعال شدند؛ گرچه بر اثر تسلیم ارتش ایران در برابر نیروهای متفقین غرور آنان جریحه‌دار شده و در برابر مردم ایران، شرمسار بودند. گروهی از این افسران کوشیدند همانند اسلاف خویش کنل پسیان، ماژور لاهوتی، لهاک‌خان سالار جنگ و... در جهت نجات کشور و بهروزی مردم ایران بپاخیزند که نخستین تجلی آن شورش پادگان هوایی قلعه‌مرغی در ۸ شهریور ۱۳۲۰ بود. با چنین نگرشی، گروهی از این افسران نیروهای نظامی و انتظامی در پی تحقق استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی به حزب توده روی آوردند و گروهی دیگر تحقق این اهداف و آمال را در پیوستن به احزاب و جمعیت‌های دیگر دانستند.

به لحاظ سیاسی و نظری پیوستن افسران به حزب توده و استقبال رهبری این حزب از آنان و ایجاد سازمان ویژه‌ای از سوی نظامیان توده‌ای برای فعالیت‌های خود در شرایط آن سالها موضوعی قابل تامل است و تضادی را در بطن خویش داشت. زیرا رهبری حزب توده با ارزیابی شرایط داخلی و جهانی در سودای دستیابی به قدرت به سر می‌برد و می‌کوشید با بکار گرفتن دیپلماسی علنی و فعالیت در چارچوب قانون و اعلام وفاداری به قانون اساسی مشروطیت و پذیرش نظام پادشاهی برای ایران، راه را برای دستیابی به قدرت یا مشارکت در آن هموار سازند.^۱ از این رو در نقش مخالف (اپوزیسیون) قانونی فعالیت می‌کرد و تحقق اهداف خویش را از طریق انتشار روزنامه، ایجاد جبهه‌های واحد با احزاب و روزنامه‌ها، شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی و... دنبال می‌کرد. و در این راه علاوه بر به‌کار گرفتن دیپلماسی علنی، از زدوبندهای پنهانی مانند ملاقاتهای مکرر با محمدرضا شاه^۲، گفتگو با پارکر و فریزر نمایندگان پارلمان انگلستان در اول مارس ۱۹۴۵، تماس و مذاکره با اعضای سفارت انگلستان در ۷ سپتامبر ۱۹۴۵^۳ نیز رویگردان نبودند. چنین استراتژی و تاکتیکی با عضویت افسران و درجه‌داران نظامی و انتظامی در حزب توده نمی‌توانست همخوانی داشته باشد زیرا براساس قوانین کشور عضویت و مشارکت نظامیان در احزاب و جمعیت‌های سیاسی مطلقاً ممنوع بود و بی‌توجهی به آن می‌توانست به تضعیف حزب توده در دستیابی به هدف پیشگفته و دور شدن دیگر احزاب سیاسی از آن و هراس حاکمیت از اقدامات این حزب منجر شود. اما چنانکه توضیح داده شد به واقع این فقط حزب توده نبود که افسران را برگزید بلکه

۱. رک. به خاطرات آوانیان، صص ۱۵۱-۱۴۹.

۲. همان، صص ۱۴۹-۱۴۴؛ فردوست، ظهور و سقوط ملطنت پهلوی، صص ۱۵۶-۱۵۵.

۳. برای اسناد این مذاکرات رک. به: خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سومیال دموکراسی و کمونیستی در ایران، ج ۴، تهران، علم، ۱۳۵۸، صص ۶ و ۷، سندهای ذیل شماره ۲.

از سوی دیگر تعدادی از افسران نیز به نوبت خود با توجه به وضعیت سیاسی - تاریخی وقت به حزب توده روی آوردند و به ابتکار خویش سازمان اختصاصی خود را نیز ایجاد کردند. در چنین شرایط متناقضی، پنهان‌کاری و اختفاء تعلق سیاسی سرلوحه فعالیت افسران توده‌ای بود. گو اینکه نه تنها آنان به چنین پنهان‌کاری توجه نمی‌کردند که حتی با لباس نظامی نیز به دفاتر حزب توده در تهران رفت و آمد می‌کردند و همچنین رهبران حزب نیز به رغم آگاهی از عمل غیرقانونی و خطرناک خویش در مورد عضوگیری از افسران بدون دغدغه خاطر از افشای این رابطه بر پایه همان استراتژی سیاسی دیپلماسی علنی و فعالیت قانونی به انتشار اسناد و مدارک و حتی بخشنامه‌های محرمانه ستاد ارتش در نشریات توده‌ای دست می‌زدند؛ و از این طریق می‌کوشیدند جناح‌های رقیب را در صحنه سیاسی کشور بی‌اعتبار و حذف نمایند.

این رفتار دوگانه حزب توده در صحنه سیاسی کشور - دیپلماسی علنی در چارچوب قانون از یک سو و قانون شکنی از سوی دیگر - نه تنها موجب تردید جناح‌های سیاسی دیگر نسبت به این حزب می‌شد که دستگاه‌های اطلاعاتی کشور - به‌ویژه رکن ۲ ستاد ارتش - را نسبت به فعالیت حزب توده در نیروهای مسلح هشیار می‌کرد و آنان را به پیگیری و مراقبت بیشتر وادار می‌نمود. آنچه در این میان موجب تداوم این سیاست دوگانه و متناقض حزب توده شد و شاید هم مانعی در جهت بازنگری و نقد این سیاست در درون رهبری حزب بود همانا عدم واکنش و اقدام قاطعانه حاکمیت در قبال چنین اقداماتی بوده است. رهبران حزب می‌دیدند که به رغم اعتراض و گوشزدهای نمایندگان مجلس شورای ملی و برخی مسئولین کشور نسبت به فعالیت‌های حزب توده در ارتش، اقدامی بر علیه آنان نمی‌شود از این رو به فعالیت خویش ادامه می‌دادند. شاید آنان در نمی‌یافتند که شرایط سیاسی - اجتماعی آن سالها و به‌ویژه

حضور ارتش شوروی در ایران موجب شده است تا حزب توده بتواند به فعالیت متناقض خویش ادامه دهد و مورد بازخواست قرار نگیرد.

قیام افسران خراسان (مرداد ۱۳۲۴) خطرات عضویت نظامیان در حزب توده را آشکار ساخت، زیرا به رهبران حزب اثبات کرد که افسران توده‌ای نه تنها در کنترل رهبری حزب نیستند، بلکه آنان برای دستیابی به اهداف و آمال خویش راه و روش خود را دارند و چنانکه این قیام نشان داد چندان هم در بند رعایت مصالح و انضباط حزبی نیز نیستند و می‌توانند با اقدامات خودسرانه خود حزب را در موقعیتی قرار دهند که نه تنها ضربه‌پذیری آن افزایش یابد که بهانه و دلیل لازم را برای سرکوب و غیرقانونی ساختن آن به دست رقبا و هیئت حاکمه بدهند. در این مقطع هنوز حضور نیروهای شوروی موجب می‌شد که این جنبه از قضیه بروز نیابد و نگرانی‌های هیئت حاکمه و سران ارتش فقط به صورت یک رشته دستگیری‌ها و تبعیدهای پراکنده برخی از افسران بازتاب یابد، اما در پشت این قضایا بر مراقبت‌های نیروهای اطلاعاتی کشور افزوده شد که بخشی از این اطلاعات و شناسایی‌ها بعداً در روزنامه‌های وابسته به «آسیاگروه» (از تشکل‌های طرفدار سرلشکر ارفع و وابسته به دربار) انتشار یافت.

قیام افسران خراسان توانست رهبری حزب توده را به بازینی ارتباط خود با نظامیان و تصحیح سیاست متناقض این حزب وادار کند، شاید همدلی اعضا حزب توده با حرکات قهرآمیز - همانطور که از خطابه انور خامه‌ای و ابراز احساسات اعضا در کنفرانس ایالتی این حزب در مرداد ۱۳۲۴ آشکار شد - و همچنین تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و متعاقب آن اعلام خودمختاری آذربایجان که رهبری حزب توده را به خود مشغول داشته بود و در نهایت پشتگرمی به حضور نیروهای شوروی در ایران از جمله عوامل موثر و اساسی باشد که موجب شد تا یک ارزیابی

جدی و مطابق با واقع از رابطه حزب توده و نظامیان صورت نگیرد. حال آن که پس از خروج ارتش شوروی از ایران و با واکنش جدی حاکمیت در قبال افسران توده‌ای پیوسته به آذربایجان خودمختار و همچنین موقعیت تضعیف شده حزب توده در کشور بود که رهبری حزب توده وادار شد به تجدیدنظر و بازبینی ارتباط خویش با نظامیان پردازد و به این نتیجه برسند که این ارتباط نه تنها مفید نیست که می‌تواند تداوم فعالیت حزب را نیز به مخاطره بیندازد و به دنبال این نتیجه‌گیری سازمان نظامیان توده‌ای را منحل کردند. این دگرگونی همراه با تاکید بر این موضع که حزب توده «نباید هیچ کاری برخلاف اساسنامه و مرامنامه خود انجام دهد»، قاعدتاً می‌بایست نقطه پایانی بر ارتباط حزب توده با نظامیان باشد، اما چنین تشدید رهبری حزب توده در کمتر از یکسال از تصمیمی که به نظر می‌رسد نسبتاً عجولانه و عمدتاً برای حفاظت از حزب در قبال یک یورش احتمالی اتخاذ شده بود، بازگشت و از سازمان افسران آزادیخواه ایران خواست تا بار دیگر به حزب توده ملحق شوند.

گرچه الحاق به حزب توده با مخالفت قاطعانه سازمان افسران روبرو شد و آنان فقط ائتلاف با حزب را پذیرفتند، اما سرانجام رهبری حزب توده در یک روند سه ساله توانست آن سازمان را به حزب ملحق سازد و کنترل و نظارت همه جانبه‌ای بر آن اعمال نماید. علت این امر یعنی اصرار بر الحاق کاملاً مشخص است. تجربه گذشته مانند قیام افسران خراسان، عملکرد آن بخش از افسران توده‌ای که به آذربایجان خودمختار پیوسته بودند و با رهبران فرقه درگیر شده بودند و همچنین بی‌اعتنایی آنان به دستور انحلال سازمان از سوی رهبری حزب در مراحل بعد و تداوم فعالیت این سازمان بصورت مستقل موجب شد تا رهبری حزب توده برای جلوگیری از اقدامات مشابه و کنترل و محدود ساختن آنان به چارچوب اهداف حزب توده در پی الحاق آنان به حزب باشد. اما این

پرسش که چه عواملی موجب شد تا رهبری حزب از تصمیم قبلی خود عدول کند و با اصرار بسیار خواهان برقراری ارتباط مجدد با نظامیان باشد پرسش قابل بررسی است. از جنبه نظری صرف مساعی رهبری حزب توده در همراه کردن گروهی از نظامیان با تشکیلات خود و ایجاد سازمان اختصاصی برای آنان سؤال برانگیز است. زیرا جنبش سوسیال دموکراسی و کمونیستی تا آن زمان هیچگاه در صدد سازماندهی و تدارک نیروی نظامی برای تسخیر دولت و کسب قدرت سیاسی نبود و بر سازماندهی کارگران و زحمتکشان تأکید می‌کردند و در آثار کلاسیک‌های مارکسیسم جایگزین ساختن اسلحه و ترور و تدارک نظامی برای انقلاب مردم کاملاً نفی شده و از آن به عنوان ماجراجویی انقلابی یاد می‌کردند، مخالفت و مبارزات فکری مارکس و انگلس با آنارشیست‌ها و لنین با نارودنیک‌ها و سوسیال رولوسیونرها برچنین بنیان‌نظری استوار بود.^۱ به این معنا تلاش حزب توده در ارتباط مجدد با نظامیان نمی‌توانست از پشتوانه نظری در تفکر مارکسیستی - لنینیستی برخوردار باشد. در ضمن، نه در این زمان و نه بعداً حزب توده در پی تدارک قیام مسلحانه نبود، زیرا استراتژی و تاکتیک حزب توده به رغم آسیب‌های جدی که این حزب پس از ماجرای فرقهٔ دموکرات آذربایجان در صحنه سیاسی کشور متحمل شده بود باز هم استراتژی و تاکتیک دیپلماسی علنی و فعالیت در نقش مخالف قانونی بود و بنابراین تناقض قبلی فعالیت مسالمت‌آمیز و قانونی با ارتباط مجدد با نظامیان را بایستی در مسائل دیگری دنبال کرد.

مسئله در اختیار داشتن افراد نظامی برای حزب توده منافع بسیاری می‌توانست داشته باشد، از جمله پوشش امنیتی برای اعضای رهبری و

۱. بنکرید به: مارکس، هجدهم بروملویی، بناپارت، ترجمه محمدپور هرمزان، تهران، رازبان، ۱۳۵۸؛ «مارکس، انگلس، لنین، کمون پاریس، بی‌جا، ۱۹، بهمن تئوریک، ۱۳۵۶؛ لنین، آوانتوریسم انقلابی، تهران، سمندر، بی‌تا؛ دوستان مردم کیانند؟، ترجمه محمدپور هرمزان، در مجموعه آثار یک جلدی.

کادرهای حزبی، بدست آوردن اخبار و اطلاعات از درون ارتش و احیاناً طرح‌ها و برنامه‌های هیئت حاکمه در قبال حزب توده، ایجاد امکانات فرار یا آزاد ساختن اعضای دستگیر شده حزب، دخالت در تصمیمات دادگاه‌های نظامی، اصلی‌ترین بهره‌هایی بود که افسران نیروهای نظامی و انتظامی برای حزب داشتند، که این امر به‌ویژه پس از غیرقانونی اعلام شدن حزب توده در تداوم فعالیت این حزب بسیار موثر بود.

همچنین از عامل بسیار مهم جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک متخاصم نبایستی غافل بود. با پایان گرفتن جنگ دوم جهانی و آغاز جنگ سرد و، به‌ویژه پس از خاتمه ماجرای آذربایجان، ایران به عنوان عضوی از بلوک مخالفان شوروی به شمار می‌آمد و از آنجایی که این دو کشور مرزهای وسیعی با یکدیگر داشتند، آگاهی از امکانات تسلیحاتی و نظامی و همچنین طرح‌ها و برنامه‌ها و فعالیت‌های مستشاران نظامی امریکایی در ایران و فعالیت‌ها و تحرکات ضدشوروی در ارتش ایران، یکی از مسائل مورد علاقه شورویها بود و نظامیان عضو حزب توده می‌توانستند این اطلاعات را فراهم آورند. در میان اوراق به دست آمده از سازمان افسران نمونه‌هایی چند چون سه گزارش پراکنده مربوط به «سازمان گروهان خمپاره‌انداز ۱۰۵ میلیمتری یا ۴/۲ اینچ» مبنی بر تعداد پرسنل، سلاح و مهمات و تجهیزات آن، همچنین گزارش در مورد «توپ‌کش‌های شنی دار» و گزارش مربوط به سرباز فراری ارتش شوروی که در پادگان جمشیدآباد نگهداری و بازجویی می‌شد، ملاحظه می‌شود که وجود آنها احتمالاً نشانه‌ای است در تائید مورد فوق‌الذکر ناگفته نماند که دلیلی در دست نیست که اعضای سازمان افسران از منبع درخواست‌کننده این اطلاعات آگاه بوده باشند، گر اینکه با اعتقاد شگرفی که نه تنها آنان یا دیگر اعضای حزب توده بلکه اکثر کمونیست‌های جهان به اتحاد شوروی داشتند در صورت اطلاع از منبع درخواست‌کننده بازهم به چنین اقدامی دست

می زدند و آن را در چارچوب انترناسیونالیسم ارزیابی می کردند. مدت کوتاهی پس از ارتباط مجدد حزب توده با سازمان افسران، در پی ترور محمدرضا شاه (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) این حزب غیرقانونی اعلام شد و عده‌ایی از رهبران و کادرهای آن دستگیر و در دادگاه‌های نظامی محاکمه و اکثراً به حبس‌های مختلف محکوم شدند. بدین ترتیب حزب توده به فعالیت مخفی روی آورد و رهبری آن امید دستیابی قانونی به قدرت را از دست داد. از این زمان به بعد اتکاء رهبری حزب توده به سازمان افسران افزایش یافت و از طریق آنان نه تنها از طرح‌ها و برنامه‌های هیئت حاکمه و رکن ۲ ستاد ارتش بر علیه حزب توده و دیگر احزاب آگاه می شدند بلکه از افسران و منازل آنان به عنوان پرورش امنیتی و مخفیگاه بهره می جستند. اما در چنین شرایطی باز هم رهبری حزب توده خط و مشی پیشین را دنبال می کرد و بدون توجه به شرایط تحول یافته کشور نه تنها به انتشار اسناد و مدارک نظامی در نشریات خویش ادامه داد، بلکه پخش اعلامیه، تراکت، اوراق تبلیغی و تهییجی و شعارنویسی در محیط‌های نظامی را در دستور کار سازمان افسران قرار داد؛ گویی عمداً می خواست حضور و نفوذ خود را در نیروهای نظامی و انتظامی به رُخ هیئت حاکمه و جناح‌های مخالف حزب توده بکشد. این اعمال با اقداماتی مانند فرار رهبران توده‌ای از زندان قصر (۲۴ آذر ۱۳۲۹)، کشف دیرخانه سازمان افسران و متعاقب آن دستگیری عده‌ای از افسران نیروی هوایی در بهمن ۱۳۳۰، به دست آمدن اوراق امتحانی افسران توده‌ای لشکر کرمان تکمیل شده و به نگرانی‌های موجود نسبت به گسترش نفوذ این حزب در نیروهای مسلح دامن زد. زخمی شدن سرکرد مظفری در هنگام آزمایش نارنجک و به دست آمدن قطعات نارنجک منفجر شده در محل حادثه و متعاقب آن کشف تعدادی نارنجک ساخت کارگاه‌های حزب توده (اردیبهشت ۱۳۳۲) نه تنها حساسیت و نگرانی رکن ۲ ستاد ارتش را افزایش داد که

احتمالاً آنان را متقاعد کرد که حزب توده با حمایت اتحاد شوروی در صدد سازمان‌دهی یک قیام مسلحانه و به دست گرفتن قدرت در کشور است. اگرچه رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی تهران در سال‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت با نگرانی و حساسیت به مراقبت از فعالیت حزب توده در عرصه‌های مختلف و از جمله در نیروهای نظامی و انتظامی می‌پرداخت، اما بر اثر شرایط سیاسی - اجتماعی آن دوره امکان جلوگیری از رشد این‌گونه فعالیت‌ها را نداشتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه پایانی بر این سیاست ممانعت با حزب توده و سازمان‌های مرتبط با آن بود.

رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی از همان فردای کودتا بر اساس اطلاعات و شناسایی‌های قبلی و البته به یاری یکی از اعضای کمیته ایالتی حزب توده که در خفا با آنان همکاری می‌کرد، به دستگیری توده‌ای‌ها و از جمله افسران شناخته شده یا مشکوک به عضویت در حزب توده دست زدند. و این در شرایطی بود که رهبری حزب توده آنچنان ناتوان و فرسوده شده و در اختلافات داخلی دست و پا می‌زد که نه تنها نمی‌توانست به تدوین یک استراتژی و تاکتیک معین قابل اجرا بپردازد که حتی از نگهداری و محافظت تشکیلات حزبی نیز ناتوان بود. هر بخش از تشکیلات و سازمان‌های آن خط و مشی علیحده‌ای را در پیش گرفته بود. به نوشته مهندس علی غلوی از اعضای آن زمان هیئت اجرائیه حزب توده، انگیزه‌ها و ریشه‌های واقعی این اختلافات نه در اصول یا مباحث نظری بود و نه بر اساس خط و مشی سیاسی، که ناشی از «دسته‌بندی برای احراز مقامات حساس، خودخواهی، جاه‌طلبی و استقلال‌طلبی بعضی ارگانها و سازمان‌ها»^۱ بود. و این امر آنچنان بر رهبری حزب توده

۱. نامه مهندس علی غلوی به اعضاء کمیته مرکزی حزب توده منیم مسکو، ۱۳۳۲، در:

سایه انداخته بود که نه تنها هیچ کاری را نمی توانستند با وحدت نظر انجام دهند^۱ بلکه اگر تصمیمی هم اتخاذ می شد اجرای آن در گرو موافقت دسته ها و جناح های درون حزب بود.^۲

به واقع رهبری حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست طرح جنگ چریکی، فاقد هرگونه طرح و برنامه اجرایی معین بود، اما در برابر اعضای معترض حزبی که خواهان کناره گیری آنان بودند با سرسختی از مقام و موقعیت خویش پاسداری می کردند و حتی مدعی بودند «فرمانداری نظامی به عمال خود دستور می دهد ناراضایتی پاره ای از رفقای حزبی را به انواع وسائل دامن بزنند و دائماً حزب را مورد بازخواست قرار دهند.»^۳ یعنی هرکس ناراضی بود و انتقاد می کرد یا پلیس و نیروی نفوذی است یا در جهت اهداف آنان گام برمی دارد! گو اینکه این قبیل ترفندها نیز راه به جایی نبرد و حتی برخی اعضای مشاور کمیته مرکزی حزب توده نیز به اعتراض برآمدند و از رهبری حزب خواستند «... ۱. اشتباهات و نقایص سیاسی - تشکیلاتی ما ماستمالی نشود، ۲. جلوی انتقادات درست گرفته نشود، ۳. وظایف فوری ما به طور روشن بیان شود.»^۴ که البته نتیجه ای نداشت و رهبری حزب توده بدون آنکه بتواند (و بخواهد) کاری انجام دهد همچنان با تداوم بی عملی و بی برنامه گی خویش به نظاره تحلیل رفتن تشکیلات حزبی (بر اثر دستگیری یا کنار رفتن اعضا) مشغول بودند.

۱. همان، ص ۳۲۲.

۲. رک به نامه های هیئت اجراییه حزب توده به اعضای کمیته مرکزی مقیم مکه، ۱۳۳۲، در: خاطرات کیانوری، صص ۳۳۴-۳۰۹.

۳. طرح اعلامیه هیئت اجراییه حزب توده (به قلم زاحاریان) به نقل از سیرکومیسیم در ایران، ص ۴۳۶.

۴. نامه توضیحی محمدحسین تمدن به نورالدین کیانوری، به نقل از سیرکومیسیم در ایران، ص ۴۳۷.

در حالیکه اختلاف و بحران در تشکیلات حزب توده اوج می‌گرفت، سازمان افسران یکپارچگی و انسجام خویش را حفظ کرد، البته اینان نیز به رهبری حزب اعتراض و انتقاد جدی داشتند. سرگرد وکیلی در توضیح این امر می‌نویسد: «رفقای کمیته مرکز و کمیته اجرایی در گرداب اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ورند. آنها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آن را تحت‌الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگیریم، بارها از آنها انتقاد هم شد ولی گوش نکردند.»^۱

در حالیکه در شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان افسران در حکم زره حفاظتی حزب توده بود، رهبری حزب نه تنها در حفظ آن کوشا نبود بلکه با اقدامات ماجراجویانه و بی‌سرانجام آنان را به مخاطره می‌افکند و در ضمن گامی در جهت تصحیح و برطرف ساختن نواقص و ضعف‌های اساسی این سازمان بر نمی‌داشت.

بنیادی‌ترین ضعف و نقص سازمان افسران حزب توده که آن را به شدت آسیب‌پذیر می‌کرد به شیوه سازماندهی و رهبری بوروکراتیک و شدت متمرکز این سازمان باز می‌گشت. کلیه تصمیم‌گیری‌ها و تعیین وظایف از سوی رهبری این سازمان - پیش از کودتا از سوی هیئت اجرایی ۷ نفره و پس از کودتا از سوی هیئت دبیران ۳ نفره - اتخاذ می‌شد و بالطبع دیگر اعضا و مسئولین سازمان در تصمیم‌گیری‌ها نقشی نداشتند و حتی از انتشار بسیاری از اخبار در تشکیلات سازمان جلوگیری می‌شد؛ چنانکه به تصریح سرگرد وکیلی، خبر دستگیری ابوالحسن عباسی را پوشیده نگاه داشتند و حتی به اعضاء هیئت اجراییه نیز اطلاع ندادند چه برسد به

۱. نامه سرگرد جعفر وکیلی به همسرش، ۱۴ آبان ماه ۱۳۳۴، کتاب جمعه. شماره ۳۵. صص